نام کتاب: انسان كامل در عرفان و نهج البلاغه‌

‏نویسنده: مطهري‏خواه‏، ذبيح‏

‏

## مقدمه

بسمه تعالي

عرفان دو شاخه دارد:

1- طريقه‌ي معرفتي كه تكيه بر ذوق و اشراق دارد.

2- طريقت عملي كه متكي به زهد و رياضت و بي‌توجهي به جهان برون و فرورفتن در عالم درون است از نظر عارف آدمي از اصل خويش كه خداست دور مانده و از نيستان كه عالم ملكوت است جدا افتاده است و ني وجود او را شكايتها سر داده و راه وصل خود را مي‌جويد و معتقدند براي راه‌يابي به درگاه ربوبي تنها يك راه دارد و آن هم راه عشق است، اين عشق است كه عارف را به رياضت وا مي‌دارد و مراحل سلوك را مي‌گذارند و حجات تن و نفس را از ميان برمي‌دارد و با حق اتصال پيدا مي‌كند.

يكي از انديشه‌هاي والاي عرفاء انسان كامل است. و بسياري از عرفاء از انساني كه مراتب كمال را پيموده و مظهر حق گشته سخن گفته‌اند. به عنوان مثال:

محي‌الدين عربي در كتاب فتوحات مكيه و فصوص الحكم اصطلاح، «انسان الكامل» را به كار برده و درباره‌ي ويژگيهاي چنين انساني به تفصيل بحث نموده است.

او معتقد است انسان كامل موجودي است كه حق تعالي به سبب وي

[صفحه 5]

به خلق نظر مي‌كند از اين روي به آن «انسان العين حق» گفته مي‌شود.

او معتقد است انسان كامل سبب وجود همه افراد است. يعني به خاطر اوست كه حق تعالي عالم و آدم را آفريده است و به واسطه‌ي وي فيض وجود از حق تعالي به افراد انساني مي‌رسد. [1].

اما هيچ يك از عرفاء همانند امام عارفين از وجود انسان كامل و ويژگيهاي او سخن به ميان نياورده، زيرا انساني كه تمام مراحل كمال را طي نموده سيماي انسان كامل را ترسيم مي‌نمايد.

رشحاتي از درياي بيكران اين انسان كه كاملترين انسان بعد از پيامبر صلي الله عليه و آله در صحنه‌ي هستي است مي‌باشد، كه در اين كتاب به برخي از بيانات ايشان در اين زمينه اشاره مي‌شود كه منبع و مشرب سخنان اهل‌بيت عليهم‌السلام پيرامون انسان كامل است.

[صفحه 7]

## انسان كامل كيست؟

1- انسان كامل، صورت كامل حضرت حق و آئينه جامع صفات الهي است و مرآت سر تا پاي نماي حق است.

2- انسان كامل، نائب‌الحق در زمين و معلم‌الملك در آسمان است.

3- انسان كامل، كاملترين صورتي است كه حضرت حق آفريده است.

4- انسان كامل، يگانه مخلوقي است كه با مشاهده به عبادت مي‌پردازد.

5- انسان كامل، واسطه بين حق و خلق است و به وسيله او فيض و مدد به عالم مي‌رسد.

6- انسان كامل، حادث ازلي و دائم ابدي است.

7- انسان كامل، موجودي است كه مقصود اصلي از ايجاد عالم اوست.

8- انسان كامل، حقيقتي است كه به وسيله او اسرار الهي و معارف حقيقي ظاهر مي‌شود.

9- انسان كامل، آن است كه با او اتصال اول به آخر و مراتب عالم باطن و ظاهر كامل مي‌گردد.

10- انسان كامل، آن است كه با نظر به او مي‌توان به حق معرفت پيدا كرد.

11- انسان كامل، روح عالم و فص خاتم است.

12- انسان كامل، حق مخلوق به است كه انسان و عالم با او خلق شده

[صفحه 8]

است.

13- انسان كامل، با اسماء الهي كه خدا به وي آموخته در عالم تصرف مي‌كند.

14- انسان كامل، سبب وجود و مايه شرف عالم است.

15- انسان كامل، مبداء خلق عالم و جامع جميع حقايق وجود و مصدر علوم ظاهر و باطن است.

16- انسان كامل اعظم مجالي و مظهر كامل صفات الهي است.

17- انسان كامل، ظاهركننده سر حق و جاذب و هادي خلائق است.

18- انسان كامل، خليفه خدا و اساس دين است.

19- انسان كامل، حافظ عالم است، تا وقتي هست عالم هست با انتقال او از عالم همه كمالات نيز منتقل مي‌شود.

20- انسان كامل، روحش نمودار عالم غيب و قوا و مشاعر او نمودار عالم شهادت است.

21- انسان كامل، انساني است كه عقل نظري و عملي او يكي است.

22- انسان كامل، انساني است كه از گفتار نيك و كردار نيك و اخلاق نيك و دانش به حد كمال برخوردار باشد.

23- انسان كامل- قلب عالم است از اين رو عالم خالي از انسان كامل نيست.

24- انسان كامل، همه حقائق عالم ملك و ملكوت و جبروت را آن چنان كه هست مي‌داند.

25- انسان كامل، صاحب علم مبذول و موضع اسرار خداست.

[صفحه 9]

26- انسان كامل، رسالتش از بين بردن عادات بي‌شمار و رسوم ناپسند و برقراري قاعده نيك بين مردم است.

27- انسان كامل، طبيب دردها و الام بي‌شمار انسانهاي رانده شده است.

28- انسان كامل، داراي دو نسخه ظاهر و باطن است كه ظاهر او شبيه عالم وجود و نسخه باطن او شبيه حق است.

29- انسان كامل، آن است كه دم او نفخه‌اي از نفخات الهي است كه گاه بر درون آدمي تابيدن مي‌گيرد و انسان را به سوي بارگاه ربوبي مي‌كشاند.

30- انسان كامل، تجلي وحدت و از راه اتحاد ظاهر و مظهر عين حق است.

31- انسان كامل، آن است كه هم صحبتي با آنها نزديكي با خدا و دوري از آنها دوري از حق است.

32- انسان كامل، از هستي خود نيست، و به هستي خدا، هست شده است و به خدا زنده و دانا و بينا و گويا شده است.

حاصل اينكه حق تعالي براي مشاهده ذات به حكم آخريت و ظاهريت موجودي را خلق كرد تا سر حق را ظاهر كند و همچنين براي هدايت خلق موجودي را خلق كرد تا سر حق را ظاهر كند و همچنين براي هدايت خلق و تكميل نفوس بشري از غيب وحدت به شهود كثرت در هيكل ناسوتي متجلي شد تا به مقتضاي جنسيت جسماني جاذب و هادي خلائق باشد.

براي رسيدن به كمال چه بايد كرد

اشاره

براي رسيدن به مقام شامخ انسان كامل، كه عالي‌ترين مرحله انسانيت است بايد 5 مرحله را طي نمود.

[صفحه 10]

مرحله معرفت و انديشه‌هاي اصيل عقلي و عرفاني

براي رسيدن به مرتبه انسان كامل سالك بايد علم به توحيد، به نفس، به آخرت و به دنيا پيدا كند از اين رو در قرآن كريم مي‌فرمايد «فاعلم انه لا اله الا الله» [2] علم به توحيد پيدا كن، به وحدانيت آگاه باش و بدان غير خدا معبودي نيست. از اين رو تنها گفتن كلمه توحيد و تقليد در اعتقادات كافي نيست.

و علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: اول الدين معرفته [3].

پايه و اساس دين، شناختن خدا با همه كمالات است و پاداش انسان، به اندازه معرفت اوست از اين رو اولين مرحله كمال، معرفت به حق و مقرراتي است، كه ابعاد وجودي انسان را كنترل كند:

البته در اين مرحله عقل نظري و عملي از يكديگر جدا است و در اثناء راه نيز جدا مي‌باشد در مرحله آخر است كه اين دو يكي خواهد شد يعني معرفت عين قدرت و قدرت عين معرفت خواهد شد.

نكته: علم و معرفت سه رتبه دارد 1- ذاتي 2- موهبتي 3- اكتسابي. علم ذاتي، علمي است كه هر كائني به محض وجودش، آن را دارد.

اما علم اكتسابي، به صرف وجود شي‌ء پديدار نمي‌شود بلكه امور ديگري نياز است تا به وسيله آن علم را كسب كند.

اما علم موهوب، كه خدا از جانب خود تعليم مي‌دهد و آن را خداوند به قلوب و اسرار نازل مي‌فرمايد و از عطاهاي اسم وهاب است.

[صفحه 11]

و مي‌توان گفت كه عقول اهل ايمان به علم ديگري كه وراي علم نظري است، آگاهند مثلا علم به حق بايد از جانب خود حق باشد زيرا علم به حق علمي است كه، عقلها به آن راه نمي‌يابند.

## حركت

وقتي معرفت به حق و دستورات حق تمام شد انسان به نقص خود و مانند خود پي مي‌برد و به نياز خود آگاه مي‌شود از اين رو به سوي مبداء بي‌نياز حركت مي‌كند و از نفس به حق هجرت مي‌كند و از رجس و نقص به سوي كمال به راه مي‌افتد. از طبيعت پر مي‌كشد و از جهان ماده جدا مي‌شود و از تلاش بازنمي‌ماند.

## سرعت

وقتي به راه افتاد درمي‌يابد جهان در تلاش است و آنچه او يافته، ديگران هم دارند حتي اين مقدار از حركت در حيوانات نيز مي‌باشد و اگر در اين مرحله توقف كند معرفتش كامل نبوده. به عنوان مثال اگر در حركتش به اينجا برسد كه در امانت خيانت نكند يا از زيردستان حمايت كند بايد بداند كه او هنوز در اوائل راه است و برخي از حيوانات مانند سگ تعليم ديده در امانت خيانت نمي‌كند و برخي از حيوانات از ضعيف حمايت مي‌كنند از اين رو سرعت مي‌گيرد و اين سرعت، صفت حركت و هجرت است و كمال محسوب مي‌شود اگر صفت متحرك بود عنوان عجله به خود مي‌گرفت و نقص محسوب مي‌گرديد زيرا سالك اگر بدون معرفت و تامل، با شتاب‌زدگي شروع كند به كمال نمي‌رسد. اما اگر بعد از معرفت و حركت، حركت خود را سريعتر كند كمال به حساب مي‌آيد. براي سرعت،

[صفحه 12]

سالك بايد دست از دنياپرستي بردارد و به سير و سلوك بپردازد. و از مقامي به مقامي و از اسمي به اسمي و از تجلي به تجلي منتقل شود و از نفوذ خواطر جلوگيري كند و بعد از عمل به شريعت در طريقت قدم نهد و از زياده‌خوري و پرخوابي و بيهوده‌گويي و مشغول شدن به غير حق پرهيز كند و به هادي و مراد خود ارادت بورزد و دستورات او را اطاعت كند و بر اعمال و رفتار كه سلوك است ثابت باشد.

## سبقت

بعد از اينكه به حركت خود سرعت داد بايد از ديگران سبقت بگيرد يعني اگر ديگران در مسايل علمي كوشا هستند بكوشد تا داناتر شود. اگر ديگران عادلند بايد بكوشد تا عادلتر شود، با تقوي‌تر شود، از دنيا و دنياپرستي منقطع شود و از عنايات الهي استمداد جويد تا به مرحله نهائي برسد و آن چنان سير كند كه از هستي خود نيست شود و به هستي حق، هست شود.

## امامت

بعد از پيشي گرفتن و پيشتاز شدن انسان كامل مي‌شود، امام مي‌شود. مي‌رسد به جائي كه از خويشتن خويش بي‌خبر است و به بالاترين مقام انسانيت يعني، امامت مي‌رسد و حكمت عملي و نظري در او يكي مي‌شود يعني، معرفت او عين قدرت و قدرتش عين معرفتش مي‌گردد. طبيب دردهاي درون مي‌گردد، همه عالم را با زشتي و خوبي با شر و خيرهايش مي‌پذيرد. و اسيران طبيعت را نجات مي‌دهد و رنگها را از دل و جان انسانهاي سقوط يافته مي‌زدايد تا بي‌رنگي را حاصل نمايد

[صفحه 13]

و نور حق در كسوت او تجلي مي‌كند. آئينه سر تا پاي نماي حق و نائب حق، مي‌شود براي هدايت خلق و تكميل نفوس بشري و جذب خلائق مامور مي‌شود. چون دريافت او درست است چشم او خطا نمي‌كند «مازاع البصر و ما طغي» [4] چشم انسان كامل نه اشتباه مي‌كند و نه كمرنگ مي‌بيند و در آن صورت است كه از او تعبير به شيخ، پيشوا، امام، قدوه، هادي، مهدي، بالغ، كامل، مكمل، خليفه، قطب، جام جهان، آئينه گيتي‌نما، راهنما، عيسي خضر، سليمان مي‌شود. و جاهلان و دورماندگان از حق را از گمراهي و ظلمات نفساني نجات مي‌دهد.

لطيفه: كمال از نظر پيامبر

مصطفي را پرسيدند كه كمال در چيست؟ فرمود كه گفتار به حق، و كردار به صدق.

و گفته‌اند: صدق را دو وجه است. يكي ظاهر و يكي باطن.

اما ظاهر سه چيز است: در دين صلابت و استواري و در خدمت سنت و راه و روش پيابمر و در معاملت حسبت يعني براي رضاي خدا عمل كردن.

و آنچه باطن است سه چيز است آنچه گويي بكني و آنچه بنمائي داشته باشي و آنچه آواز دهي باشي يعني جاه و مرتبي كه جايگزين شده‌اي مكان تو باشد [5].

[صفحه 14]

## تفاوت كامل‌ها

اشاره

كامل در هر موجودي با كامل در موجود ديگر متفاوت است. مثلا انسان كامل با فرشته كامل متفاوت دارد يعني اگر فرشته‌اي به آخرين حد امكان ممكن برسد يا از ابتدا به او داده شده باشد او غير از انساني است كه به حد اعلاي از كمال برسد. زيرا فرشتگان موجوداتي هستند كه از عقل محض و انديشه و فكر آفريده شده‌اند و در آنها جنبه خاكي، مادي، شهواني وجود ندارد اما انسان موجودي مركب از عقل و شهوت است. موجودي است كه هم ملكوتي و علوي است و هم ملكي و سفلي مي‌باشد از اين رو امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد:

ان الله عز و جل ركب في الملائكته عقلا بلا شهوه … و من غلبت شهوته عقله فهو شر من البهائم [6].

ترجمه: خداوند در ملائكه عقل بدون شهوت قرار داد و در چهارپايان شهوت بدون عقل قرار داد و انسان را مركب از هر دو خلق كرد پس انساني كه عقلش بر شهوتش غلبه كند از ملائكه بهتر است و كسي كه شهوتش بر عقلش غلبه كند از چهارپايان بدتر است.

در حديث آمد كه خلاق مجيد

خلق عالم را سه گونه آفريد

يك گروه را جمله عقل و علم و جود

آن فرشته است و نداند جز سجود

[صفحه 15]

نيست اندر عنصرش حرص و هوي

نور مطلق زنده از عشق خدا

يك گروه ديگر از دانش تهي

همچو حيوان از علف در فربهي

او نبيند جز كه اصطبل و علف

از شقاوت غافل است و از شرف

و آن سوم هست آدميزاد و بشر

از فرشته نيمي و نيمش ز خر

نيم خر خود مايل سفلي بود

نيم ديگر مايل علوي شود [7].

از قرآن نيز استفاده مي‌شود انسان مخلوطي از استعدادها است.

انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج [8].

ترجمه: انسان را از نطفه‌اي كه ممزوجي از استعدادها و تركيبات گوناگون است آفريديم.

انسان كامل انساني است كه به سوي يك استعداد گرايش پيدا نكند و استعدادهاي ديگر را معطل نگذارد بايد رشد تمام استعدادهاي او هماهنگ باشد و همه ارزشهاي انساني او با هم رشد كند لذا قرآن مي‌فرمايد ابراهيم بعد از اينكه از امتحانات بزرگ الهي بيرون آمد و همه را به نهايت رساند در آن صورت انسان كاملي شد كه انسانهاي ديگر

[صفحه 16]

براي كامل شدن خود را با او منطبق مي‌كردند. [9].

## علي انسان كامل است

زيرا تمام ارزشهاي انساني در او به حد اعلاي رشد رسيده است. لذا در نهج‌البلاغه هر عنصري مطلوبي ديده مي‌شود در يك جا فكر فوق‌العاده يك فيلسوف در يك جا انديشه متعالي عارف است و در جائي ديگر حماسه يك قهرمان در جائي ديگر آزاديخواهي يك انسان آزاده، در جاي ديگر عبادت يك عابد گوشه‌نشين، در جاي ديگر زهد يك راهب مشاهده مي‌شود او تمام ارزشهاي انساني را دارد و در همه عوالم بشري سير مي‌كند و اضداد يكجا در او جمع شده‌اند. هم حاكم است و هم حكيم است. هم شجاع است و هم عارف، هم سياستمدار است هم حليم است هم جواد است و … تمام ارزشها را در حد اعلاي آنها دارا مي‌باشد و قهرمان همه ارزشها است. در اوصاف اصحاب حضرت حجت نيز آمده است كه: رهبان باليل و ليوث بالنهار [10].

ترجمه: اصحاب حضرت در شب راهبند و در روز شيرانند يعني شب كه به سراغ آنها مي‌روي گويا سراغ يك عده راهب رفته‌اي و روز كه به سراغ آنها مي‌روي در زندگي اجتماعي چون شيرانند در مكتب عشق يعني عرفان كمال انسان در عشق به ذات حق و حركت جان به سوي حق و رسيدن به حق است به عبارت ديگر در فاني شدن از خود و باقي بودن به حق است. و اين عشق اختصاص به انسان نيز ندارد بلكه در تمام موجودات

[صفحه 17]

در تمام ذرات وجود جريان دارد.

مولوي مي‌گويد:

عشق بحري است آسمان بروي كفي

چون زليخا در هواي يوسفي [11].

عشق يك درياست و تمام عالم طبيعت، به منزله يك كف بروي درياست حافظ گويد:

ما در اين جا نه پي حشمت و جاه آمده‌ايم

از بد حادثه اينجا به پناه آمده‌ايم

رهرو منزل عشقيم ز سر حد عدم

تا به اقليم وجود اين همه راه آمده‌ايم

امام سجاد عليه‌السلام در صحيفه سجاديه دعاي اول مي‌فرمايد:

ابتدع بقدرته الخلق ابتداعا … و بعثهم سبيل محبته

خداوند عالم را از عدم آفريد و ابداع كرد و بعد آنها را در راه محبت خودش برانگيخت.

## ابزار كمال در عرفان

عرفا معتقدند كه حقيقت انسان دل اوست كه مركز عشق الهي است و براي رسيدن به حق و رهايي از نفس بايد دل اصلاح شود و لازم نيست با فكر كردن و با استدلال و قياس و علم و صغري و كبري به حق برسد بلكه اخلاق رذيله را از خودش دور كند و نفس خود را تصفيه كند.

[صفحه 18]

در سر عارف سواد و حرف نيست

جز دل اسپيد همچون برف نيست

حاصل اينكه ابزار و وسيله‌اي كه براي رسيدن انسان به مقام انسان كامل معرفي مي‌كند اصلاح نفس و تهذيب آن و توجه به خدا و سوار بر مركب عشق شدن است.

اگر انسان بر مركب عشق سوار شد و منازل عرفاني را بپيمايد حجاب بين او و خدا برداشته مي‌شود و و انسان وجهه الهي مي‌گردد و با حضرت حق ملاقات مي‌كند.

يا ايها الناس انك كادح الي ربك كدحا فملاقيه [12].

ترجمه: اي انسان به درستي كه تو به سوي پروردگارت در حركتي پس او را ملاقات خواهي كرد (حركتي توام با دشواري)

آن كه دل را جلاء دهد حق در دل او تجلي مي‌كند و اهل ذكر مي‌شود و هيچ تجارب و دادستدي آنها را از ياد خدا بازنمي‌دارد.

علي عليه‌السلام در نهج‌البلاغه به هنگام تلاوت اين آيه- يسبح له فيها بالغد و والاصال رجال لا تلهيهم تجاره و لابيع عن ذكر الله [13].

مي‌فرمايد خدا ياد خويش را جلاي قلبها قرار داده كه در اثر آن گوش بعد از سنگيني مي‌شنود و چشم پس از كم سوئي مي‌بيند و بدينوسيله بعد از لجاجت رام مي‌شود.

بعد مي‌فرمايد: و ان للذكر لاهلا اخذوه من الدنيا بدلا فلم يشغلهم

[صفحه 19]

تجاره و لابيع عنه يقطعون به ايام الحياه. [14].

ترجمه: ياد خدا اهلي دارد كه آن را به جاي زيور دنيا برگزيد. لذا هيچ تجارت و دادستدي آنها را از ياد خدا بازنداشته است و با همين وضع زندگي خود را ادامه مي‌دهند. اگر هر دو جهان را به او دهند نمي‌خواهد زيرا اين انسان مظهر الهي شده است و به اصطلاح آئينه‌اي شده كه حق در او ظهور كرده.

وجود و اوصاف انسان كامل در نهج‌البلاغه

ولي‌الله اعظم در اوصاف اولياء الله و انسان كامل اعم از رسول و نبي و وصي و ولي بياناتي دارد كه مشرب آب حيات و منبع شراب طهور است كه به برخي از آنها اشاره مي‌شود.

## خلق از انسان هادي خالي نيست

1- واصطفي سبحانه من ولده انبيا اخذ علي الوحي ميثاقهم و علي تبليغ الرساله امانتهم لما بدل اكثر خلقه عهد الله اليهم

… فبعث فيهم رسله و واتر اليهم انبيائه ليستاد و هم ميثاق فطرته … و يثير و لهم دفائن العقول … و لم يخل سبحانه خلقه من نبي مرسل او كتاب منزل اوجحه لازمه محجه قائمه … ثم اختار سبحانه لمحمد (ص) لقائه و رضي له ما عنده … و خلف فيكم ما خلفت الانبياء في اممها اذ لم يتركوهم عملا به غير طريق واضح و لا علم قائم. [15].

[صفحه 20]

ترجمه: خداوند از ميان فرزندان او پيامبراني را برگزيد و پيمان وحي را از آنان گرفت و از آنها خواست كه امانت رسالتش را به مردم در زماني كه اكثر مردم پيمان خدا را تبديل كرده بودند برسانند پس پيامبرانش را در بين آنها مبعوث كرد و پي در پي رسولان خود را به سوي آنها فرستاد تا پيمان فطرت را از آنها مطالبه كنند و گنجهاي پنهاني را آشكار سازند. خداوند هرگز بندگان خود را از پيامبران مرسل و كتب آسماني و با دليلي قاطع و يا راهي صاف و مستقيم خالي نگذارده. پيامبراني كه با كمي نفراتش و فراواني دشمنان و تكذيب‌كنندگان هرگز در انجام وظائف خود كوتاهي نمي‌كردند به همين منوال روزگاري سپري شد تا اينكه خداوند براي وفاي به عهد خود و كامل گردانيدن نبوت، محمد رسول خويش را مبعوث ساخت كسي كه از همه پيامبران براي بشارت او پيمان گرفته شده بود نشانه‌هايش مشهور و ميلادش كريمانه بود. مردم زمين داراي مذاهب پراكنده و خواستهاي ضد و نقيض بودند، سپس خداي سبحان لقاي خود را براي محمد اختيار كرد و آنچه را نزد خود داشت براي او پسنديد او هم آنچه را كه انبياي پيشين براي امت گذارده بودند در ميان امت خويش به جاي نهاد زيرا هرگز امت خود را مهمل و بي‌سرپرست رها نساخته‌اند.

توضيح: در اين خطبه به مطالبي اشاره شده است

الف- خداوند انسانهايي به عنوان هدايت از فرزندن آدم انتخاب كرد انسانهايي كه از جوار قرب الهي به دنبال ماموريتي فرستاده شدند. كه ماموريت اصلي آنها تزكيه و هدايت و صعود انسانهايي است كه سقوط

[صفحه 21]

يافته‌اند و از جوار حق به طبيعت و دنياي اميال رانده شده‌اند. بنابراين انسانها به دو دسته تقسيم مي‌شوند.

دسته اول- انسان هادي كه آمدنش به اين جهان از مقوله هبوط و سقوط نيست بلكه از مقوله ارسال و ماموريت است، ماموريتي براي هدايت و تربيت و سياست انسانهاي ديگر به عبارت ديگر ماموريتي براي ساختن فرد و جامعه به عهده آن نهاده شده است.

دسته دوم- انسان هابط و سقوط يافته كه مورد خطاب اهبطوا الي الارض قرار گرفته‌است و از جوار عالم الهي و فجر ازليت به غسق طبيعت و جوار نفس و دنياي اميال و غرائز رانده شده و از جهان باقي و به دور از دگرگوني و زوال به جهاني فاني و سراسر دگرگوني و زوال افكنده شده و از زيستن در فضاي نور محروم شده و به حضور در فضاي ظلمت مجبور گرديده است.

ب- رسالت و ماموريت اصلي انسانهاي هادي و نقش اول آنها هدايت فطرت و استخلاص از حجابهاي گوناگون و صعود به فضاي نور و قرار دادن انسانهاي هابط در معرض اشراقات بي‌نهايت عالم جبروت و نورالانوار است و ديگر اينكه نعمتهاي فراموش شده و جوار عالم قرب را به ياد آنها آورند و گنجهاي پنهاني عقلهاي آنها را استخراج كنند و ابرهاي سنگين تاريكي‌هاي انحراف و جهل و بي‌خبري و فساد و دوري از حق را كنار زنند تا دوباره به اصلي كه از آنجا هبو ط يافته بودند صعود يابند.

بنابراين استفاده از فطرت و انوار استعدادهاي فطري و به فعليت

[صفحه 22]

رسانيدن آنها در صورتي شايسته و سازنده انجام مي‌يابد كه به هدايت راهنمايان و مرشدان راه الهي باشد و با هدايت و تعليم آنان سامان پذيرد و گرنه با وجود مراحل مخاطره‌آميز و اشتباه‌پذير مشاهدات و رويت حقائق، كار به نتيجه مطلوبي نخواهد رسيد و به دور از لغزشها و توهمات و تسويلات نخواهد بود.

ج- انسانهاي هابط بدون دلالت و هدايت انسانهاي هادي نمي‌توانند از فطرت و استعدادهاي الهي بهره ببرند از اين رو مذاهب مختلفي را دنبال مي‌كنند و آراء ضد و نقيضي پيدا مي‌كنند.

ابن ابي‌الحديد مي‌گويد: در زمان بعثت پيامبر اكرم مردم مذاهب مختلفي داشتند.

1) گروهي منكر مبداء و معاد بودند

2)گروهي مبداء را قبول داشتند و منكر رستاخيز بودند

3) گروهي به تناسخ ارواح معتقد بودند

4) گروهي بت‌ها را شريك خدا مي‌دانستند

5) گروهي بتها را واسطه بين خلق و خدا و وسيله تقرب به حق مي‌دانستند.

6) گروهي مجسمه و مشبه بودند و خدا را جسم مي‌پنداشتند.

7) گروهي مسيحي بودند.

8) گروهي يهودي بودند

[صفحه 23]

9) تعداد اندكي مانند ابوطالب، عبدالمطلب، عبدا … موحد بودند [16].

د- انسانهاي هادي از هيچ تلاشي براي متوجه كردن انسان سقوط يافته به قدس جبروت دريغ ندارند زيرا سعه وجودي، عقلي، شناختي، قربي، ايماني و عملي انسان هادي در حدي است كه مجموعه استعدادهاي بالقوه و بالفعل كل بشر و تمام قابليتهاي عظيم و گسترده انسانها را در طول تاريخ فرامي‌گيرد از اين رو نقصهاي گوناگون و موانع مختلف و دردهاي فراوان روحي و دروني را مي‌شناسد و براي آنها به تناسب عصرها و نسلها علاج و درمان دارند.

از اين رو علي عليه‌السلام درباره پيامبر مي‌فرمايد (طبيب دوار بطبه) طبيبي است كه با طب خود در گردش است تا تمام درها را درمان كند.

ه- در بين انسانهاي هادي انساني وجود دارد كه جلوه اتم خداست و آن همان حقيقت محمديه و محمد مصطفي صلي الله عليه و آله مي‌باشد از تمام انبيا براي بشارت به او پيمان گرفته شده و ميلادش كريمانه بود و نشانه‌هاي اين انسان مشهور بود. نبوت با بعثت او كامل شد و خداي سبحان لقاي خود را براي او اختيار كرد او جامع جميع مراتب الهيه و كونيه اعم از عقول و عالم برزخ و مثال و ماده بود. او محاذي مرتبه الهيه است و تفاوت آنها به اعتبار ربوبيت و مربوبيت است. مظهر اسم اعظم است. و ساير اسماء محكوم بحكم اسم اعظمند و عين ثابت او سمت سيادت نيست ساير اعيان ثابته را دارد و آنچه را خدا نزد خود داشت

[صفحه 24]

براي او روا داشت و مظهر اسم اعظم خدا شد.

او به حسب نشات عنصريه متاخر از انبيا است ولي به اعتبار مقام كلي ولايت جميع انبيا از تعنيات آن گوهر پاك مي‌باشند.

و- انسانهاي هادي بر دو قسمند. 1- ماموريت آنها بي‌واسطه و مستقيم از ناحيه خدا به آنها داده شده است مانند مرسلين و پيامبران 2- اين ماموريت با واسطه به آنها داده شده است مانند اوصياي پيامبران، كه به امر خدا و به وسيله پيامبر معرفي شده‌اند لذا مي‌فرمايداين مظهر اسم اعظم امت خود را مهمل ننهاده و آنها را بي‌سرپرست رها نكرده است.

انسان كامل از سنخ نور است

2- و اشهد ان محمدا عبده و رسوله: ارسله بالدين المشهور و العلم الماثور و الكتاب المسطور و النور الساطع و الضياء اللامع، و الامر الصادع ازاحه للشبهات و احتجاجا بالبينات و تحذير بالايات و تخويفا بالمثلات [17].

ترجمه: گواهي مي‌دهم كه محمد (ص) بنده فرستاده اوست وي را با ديني آشكار و با نشانه و آئيني راستين و كتابي نوشته شده و نوري درخشان و روشنايي تابنده و امري آشكار فرستاده تا شبهات را از بين ببرد و با دلائل روشن در برابر همگان استدلال كند و با آيات، مردم را از مخالفت خدا حذر دهد و با كيفر بترساند.

توضيح: از اين خطبه چند امر استفاده مي‌شود.

[صفحه 25]

الف) انسان كامل و حقيقت محمديه كه در قو س نزول واسطه ظهور ممكنات و مبداء فتح باب خيرات و در قوس صعود شاهد بر جميع انبيا و قافله سالار كائنات است بنده و رسول خداست.

ب) اين انسان كامل شريعت با عظمتي و آئين بي‌نظيري براي هدايت و تزكيه بشر همراه دارد آئيني كه مشهور است، يعني كيفيت سلوك صراط مستقيم و رسيدن به حق را دربردارد. [18].

نشانه‌هاي آئين راستين را متضمن است يعني اين دين خلق خدا و انسانهاي هابط را به حضرت قدس جبرويت هدايت مي‌كند و بر تمام اديان مقدم است چون علم است و شان علم و نشانه تقدم است و همراه اين آئين كتابي است كه حقائقش در لوح جان‌ها نوشته شده و نوري درخشان و روشنايي تابنده است كه جانهاي آلوده به كدورت را روشن سازد.

به عبارت ديگر صاحب اين شريعت با نوري فرستاده شده تا بشر مشوب را از كدورت شرك و تيرگي شبهات تطهير سازد.

به عبارت ديگر بشري كه جاهليت طبيعي و اعتقادي و عادتي و محيطي و تاريخي و رفتاري او را آلوده ساخته با آن نور پاك تطهير شود و او را به فطره نخستين برگرداند و دست غواشي طبيعت و اميال و پرده‌ها و حجابهاي عادات و اعتقادات سخيف را از او كوتاه كند.

او با امر صادع و آشكار فرستاده شده تا در برابر هياهوي مشركان و مجرمان نه تنها ساكت نباشد بلكه آشكارا آنچه را ماموريت دارد بيان

[صفحه 26]

كند و كساني كه سالك طريق نيستند منع كند تا با اين امر صادع و آشكار بناي فاسد آنها را بشكافد.

ج) مقاصد شريف اين شريعت چند امر است

اول- از بين بردن شبهات و ايرادات اعتقادي و اخلاقي. به عبارت ديگر حذف اشتغال به دنيا و امور باطل از دلهاي مردم مهمترين مقصود شريعت است.

دوم- با برهانهاي واضح و روشن در برابر همگان احتجاج و استدلال كند.

سوم- عاصيان را از مخالفت با حق و غفلت از آخرت و عذاب اخروي بترساند.

آل نبي انسان كاملند و خصائص حق ولايت را دارند

3- هم موضع سره و لجا امره و عيبه علمه و موئل حكمه و كهوف كتبه. و جبال دينه بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائصه … لا يقاس بال محمد صلي الله عليه و آله. من هذا الامه احد و لا يسوي بهم من جرت نعمتهم عليه ابداهم اساس الدين و عماد اليقين اليهم يغي‌ء الغالي و بهم يلحق التالي و لهم خصائص حق الولايه و فيهم الوصيه والوراثه. [19].

ترجمه: آل نبي اسرار خدا و ملجا فرمان او و ظرف علم ايشان مي‌باشند و مرجع احكام حق و پناهگاه كتابهاي او هستند و كوههاي

[صفحه 27]

استوار دين ايشان بوده و به وسيله آنان خميدگي پشت دين راست و لرزشهاي وجود آن را از ميان مي‌برد. احدي از اين امت را نمي‌توان با آل محمد مقايسه كرد. آنان كه ريزه‌خوار نعمت آل محمدند با آنها برابر نخواهند بود آنها اساس دينند و اركان يقين مي‌باشند غلو كننده بايد به سوي آنان بازگردد و عقب‌مانده بايد به آنها ملحق شود.

ويژگيهاي ولايت و حكومت از آن آنها است و وصيت پيامبر و وراثت او در ميان آنهاست.

اموري از اين عبارت استفاده مي‌شود:

الف) آل نبي موضع اسرار خدا و ظرف علم او هستند و علم مبذول تمام و كمال به آنها داده شده لذا به آنچه تحقق پيدا كرده و تحقق مي‌يابد علم دارند.

به عبارت ديگر به آنچه متعلق مشيت فعليه قرار گرفته علم دارند و آنچه از ازل تا ابد در ارتباط با ايجاد و تكوين و اعطا و تقدير و حكمت و تشريع و سلوك و تهذيب به فرشته‌ها و پيامبران رسيده به آل نبي هم رسيده است از اين رو امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد:

ان لله علمين: علما اظهر عليه ملائكته و انبيا و رسله فما اظهر عليه ملائكته و رسله و انبيا فقد علمنا و علما استاثر به … و كانوا قبلنا. [20].

ترجمه: براي خداي متعال دو گونه علم است.

1- علمي كه فرشته‌هاو پيامبران و رسولان را از آن آگاه ساخته اين علم

[صفحه 28]

را ما مي‌دانيم كه به آن مبذول گويند.

2- علمي كه ويژه ذات مقدس است و كسي جزء او آن را نمي‌داند كه علم مستاثر يا مكفوف مي‌نامند ليكن چون خدا اراده كند چيزي از همين علم را نيز آشكار گرداند به ما مي‌آموزد و امامان پيشين را نيز از آن آگاه مي‌سازد.

بنابراين چيزي نيست كه ملائكه بدانند و ائمه ندانند.

علي عليه‌السلام مي‌فرمايد: هم عيش العلم و موت الجهل. [21].

آل محمد زندگي علمند و مرگ جهلند و ذهنهاي طاهر ايشان حافظ علم حق هستند. يعني علم به ايشان زنده است و ايشان مايه بروز علم صحيح هستند و جهل را نابود مي‌كنند و ايشان ملجا فرامين الهي هستند و او امر الهي را پياده مي‌كند. قيام سلطنت حق به ايشان است.

ب) آل نبي مرجع حكمت و حافظين كتب الهي و مفسرين اين كتب هستند و علم اين كتب و تاويل آنها در نزد آل نبي است. مرجع بناي احكام شريعت يعني قرآن و سنت هستند.

حافظين قرآن و تورات و انجيل و زبور ايشانند و معلمين واقعي اين كتب آل نبي هستند پس آموزنده حكمت راستين و حكمت آسماني آل نبي هستند لذا امام باقر عليه‌السلام مي‌فرمايد.

شرقا و غرب فلا تجدان علما صحيحا الا شيئا خرج من عندنا اهل البيت [22].

[صفحه 29]

ترجمه: شرق و غرب را بپوئيد پس از آنچه از ما آموخته‌ايد از ما صادر شده علم صحيحي نيامد.

نتيجه اينكه: علم و حكمتي كه نفس محمدي و آل او تنها قابليت فراگيري و عرضه آن را بر ارواح مستعد دارند نوري است كه با مستنبطات بشري قابل مقايسه نيست.

ج) آل نبي كوههاي استوار دين هستند و دين خدا به وسيله آنها از تحريف مصون مي‌ماند از اين رو انسانهاي هابط بايد مانند خائفي كه از ترس حوادثه به كوه پناه مي‌برد به آل نبي پناه ببرد و از آل نبي حكمت بياموزند و هدايت طلب كنند زيرا آنها مانند كوههاي استوار از لرزش دين جلوگيري مي‌نمايند.

د) احدي از اين امت را نمي‌توان با انسان هادي مقايسه كرد و در يك رديف قرار داد زير آن كسي كه مرهون نعمت و علم و هدايت آن نبي هستند هرگز در رديف آنها نيستند ايشان شالوده دين، عصاره خلقت و استوانه يقينند.

امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايند: انا اهل البيت لايقاس بنا احد. [23].

با ما خاندان پيامبر احدي شايسته مقايسه نيست كه اين شامل فرشته‌ها نيز مي‌شود. اين انسانها رنج حضور در اين جهان و زندگي در ميان مردم اين جهان را مي‌پذيرند تا به دستگيري انسان هابط بپردازند. حضور ايشان از آثار رحمت واسعه الهي است.

[صفحه 30]

سنخ ايشان سنخ نور است و وجود آنها وجود خالص است. فطرت او فطرت بكر است يعني به همان چگونگي نخستين باقي است و به دور از پوشش‌ها و پرده‌ها مي‌باشد و دست غواشي طبيعت و اميال و پرده‌ها و حجابهاي عادات و اعتقادات سخيف بدامان والاي آنها نرسيده است لم تنجسك الجاهليه بانجاسها و لم تلبسك المدلهمات ثيابها. [24].

ترجمه: جاهليت با نجاستهايش تو را نجس نكرد و آلودگي‌ها لباس آلوده به تن شما ننمود.

خلاصه: استقامت و ثبات دين به ايشان باشد.

كار پاكان را قياس از خود مگير

گر چه باشد در نوشتن شير شير

ه- كساني كه از راه دور افتاده‌اند از حكمت و عفت و شجاعت و عدالت تجاوز كرده‌اند و از حد اعتدال خارج شده‌اند بايد سوي ايشان كه فلك حقيقت هستند برگردند و كساني كه به اين فضائل نرسيده‌اند و عقب مانده‌اند و كوتاهي كرده‌اند بايد به ايشان بگرايند كه آنها مركز استقرار كتاب و آيات خدا هستند و راه اعتدال ايشان مي‌باشند.

و) ويژگيهاي حق ولايت و امامت از ايشان است.

توضيح اينكه رهبر معنوي و مادي مسلمين شرائط و خصوصياتي مانند علم لدني و عصمت و انتصاب را بايد داشته باشد كه اين خصوصيات در آل نبي جمع است و وصيت پيامبر در ميان آنهاست و به عنوان وصي انتخاب شده‌اند.

[صفحه 31]

پيامبر نيز مانند پيامبران ديگر بر طبق سنت الهي اصل وصايت و تعيين جانشيني را اعمال مي‌كند و در صحنه‌هاي تاريخي سترگ و پهنه‌هاي ابدي عظيم، مانند غدير وصي خود را انتخاب كرد و كتاب هدايت را به دست او داد زيرا كه علم كتاب نزد او قرار دارد.

## علي قطب خلافت الهيه است

4- اما و الله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحا ينحدر عني السيل و لا يرقي الي الطير. [25].

ترجمه: به خدا سوگند او «ابوبكر» رداي خلافت بر تن كرد در حاليكه خوب مي‌دانست من در گردش حكومت اسلامي مانند محور سنگ آسيابم او مي‌دانست سيلها و چشمه‌هاي علم از دامن كوهسار وجودم جاري است و مرغان به افكار بلند من راه نتوانند يافت.

اموري كه استفاده مي‌شود.

الف) علي عليه‌السلام قطب خلافت الهيه است و محور آسياي خلافت است ايشان تمام شرائط و خصوصيات ولايت امور مسلمين و خلافت رسول الله را دارا بوده و تمام علم الكتاب نزد او بوده هرگز خطائي از او سر نزد و تلقي و دريافت او از حق مستقيم بود.

نكته: رهبري در عرفان مراتبي دارد مرتبه نخست. مقام و رتبه قطبيت است كه در هر دوره‌اي تنها يك نفر در اين مقام قرار مي‌گيريد كه او را غوث نامند زيرا پناه و فريادرس خلق است. مرتبه بعد مرتبه امامين كه به

[صفحه 32]

منزله دو وزير هستند.

يكي صاحب يمين كه به اذن قطب در عالم غيب و ملكوت تصرف مي‌كند. يكي صاحب يسار كه در عالم ملك و شهادت متصرف است. سپس مرتبه چهارتنان كه به منزله چهار صحابه بزرگ مي‌باشند. آنگاه مرتبه هفت‌تنان است يا ابدال هفتگانه كه هر يك مقام قطبي منطقه خاصي را دارند بعد اوصياي دهگانه كه به منزله عشره مبشره‌اند آنگاه مرتبه اولياي دوازده‌گانه و بعد بيست تن و چهل تن مي‌باشند. [26].

قطب در راس مخروط سير عرفاني قرار دارد كه عالم بر محور وجود او مي‌گردد.

لاهيجي اين مراتب را بر اساس حديثي از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله از طريق عبدالله ابن مسعود چنين نقل نموده.

واحد همان قطب‌الاقطاب، غوث اعظم، و افراد سه تن مي‌باش ند اوتاد چهار تن هستند. بدلا هفت تن و نجبا چهل تن و نقبا سيصد تن. [27].

نتيجه: پس علي عليه‌السلام قطب است مدار همه كارها اوست و در جاي ديگري مي‌فرمايد و انما انا القطب الرحي تدرو علي و انا بمكاني فاذا فارقته استحار مدارها و اضطراب ثفالها [28].

من محور سنگ آسيا هستم كه بايد در محل خود بمانم و همه اين امور

[صفحه 33]

پيرامون من در گردش مي‌كنند اگر من از مركز ولايت و خلافت دور شوم مدار همه كارها به هم مي‌ريزد و نتيجه آن دگرگون مي‌شود لذا مولانا مي‌گويد:

زان به ظاهر هر كوشد اندر جاه و حكم

تا اميران را نمايد راه و حكم

تا بيارايد بهر تن جامه‌اي

تا نويسد او بهر كس نامه‌اي

تا اميري را دهد جان ديگر

تا دهد نخل خلافت را ثمر

علي عليه‌السلام است كه درخت خلافت را بارور مي‌كند. مولانا مي‌گويد امامت و خلافت به جان ديگري احتياج داشته است.

ب) خود خلفاء مي‌دانستند علي قطب خلافت الهيه است و خلافت حضرت آنچنان بديهي بود كه اشخاص مطلع با شنيدن تصدي شخص ديگري به زمامداري در شگفتي عميق فرو رفتند.

يعقوبي مي‌گويد: «مهاجرين و انصار شكي درباره خلافت علي نداشتند.» [29].

ج) عامل اصلي اينكه همه گروهها خلافت علي را پس از وفات پيامبر اكرم بديهي مي‌دانسته‌اند. فضائل و عظمتهاي بي‌شمار علي بود كه در دوران پيامبر بروز كرده بود. و انحصار و تقدم او را بر همگان اثبات كرده

[صفحه 34]

بود آنها از پيامبر شنيده بودند كه:

لاتسبو ا عليا فانه محسوس في ذات الله

ترجمه: به علي ناسزا نگوئيد زيرا او شيفته و بي قرار ذات خداوندي است و شنيده بودند كه پيامبر فرموده بود

انا دار الحكمه و علي بابها. [30].

من خانه حكمتم و علي باب آن خانه.

آري حقيقت علم، و علم حقيقي نزد علي است و با اين علم است كه ابرهاي سنگين جهل و بي‌خبري كنار زده مي‌شود. اين علم است كه دقيق‌ترين حقائق الهي و اسرار معرفت را شامل مي‌شود و كمال اتم و سعادت اكمل را تامين مي‌كند و انسان را به مرتبه كمال مي‌رساند علي عليه‌السلام كوه بلند سيل‌زا مي‌باشد كه كمالات از او لبريز است و هيچ انديشه‌اي هر انداره بلند پرواز باشد به افكار بلند حضرت نمي‌رسد. كساني كه ولايت را به عهده گرفتند به منزله زميني بودند كه اعماقش قطره‌اي آب نداشت و هرگز براي مردم چشمه‌سارهاي حيات‌بخش به راه نينداختند.

در پرتو شعاع وجود انسان كامل صبح سعادت درخشيدن مي‌گيرد

5- بنا اهديتم في الظلماء و تسنمتم ذروه العلياء و بنا افجرتم عن السرار … ما شككت في الحق مذاريته لم يوجس موسي عليه السلام خيفه علي نفسه بل اشفق من غلبه الجهال [31].

ترجمه: اي مردم به وسيله ما از تاريكيهاي جهالت و گمراهي نجات

[صفحه 35]

يافتيد و هدايت پيدا كرديد و به كمك ما به اوج ترقي رسيديد و صبح سعادت شما در پرتو شعاع وجود ما درخشيدن گرفت من تا زماني كه حق را يافتم در آن ترديد نكرده‌ام. موسي بر خود نترسيد ترسش از اين بود كه جاهلان پيروز شوند و مردم را به گمراهي بكشند.

توضيح: آنچه از اين عبارت استفاده مي‌شود چند امر است.

الف: غالب انسانها به زمين هبوط كرده‌اند و گرفتار ظلمت ماده و طبيعت شده‌اند و اسير اميال و غرايز گشته‌اند و در فضاي ظلمت به سر مي‌بردند و از نور رانده شده‌اند.

خصوصا مردم جزيره العرب از نظر مذهب و طرز تفكر در ظلمت به سر مي‌برند و بتها را مي‌پرستيدند و خونريزي مي‌كردند و حتي از نظر جنبه طبيعي گرفتار تاريكي بودند در محيط شنزار بدون گياه و مملو از جانوران خطرناك زندگي مي‌كردند اين انسانها در جاذبه ولايت كليه و هدايت انسان هادي و و محبت خدا قرار گرفتند و دوباره صعود كرده‌اند و از فضاي ظلمت بيرون آمدند و در فضاي نور قرار گرفتند به تعبير ديگر صعود از هبوط داشتند آن انسانهاي هادي علي عليه‌السلام و اولاد طاهر ايشان بود و به وسيله آنها ابر جهات كنار زده شد و آلودگي اعتقادي و عادتي و رفتاري زده شد و آن ملت فراموش شاه مورد توجه جهانيان قرار گرفتند و پيشرو ملتها شدند و از سنخ عالم انوار گشتند.

ب) انسان كامل و هادي هرگز در حق ترديد نمي‌كند لذا مي‌فرمايد: از زمانيكه حق به من ارائه شد و حق را ديدم و حق مشهود من شد در او شك نكردم. در جاي ديگر مي‌فرمايد:

[صفحه 36]

فاني ولدت علي الفطره. [32].

ترجمه: من بر فطرت توحيد متولد شدم از لحظه‌اي كه حق را ديدم خواه در حكمت نظري خواه در حكمت عملي شك نكردم.

ج) ترس انسانهاي هادي و كمل از خويشتن نبود بلكه آنها از اين بيمناك مي‌باشند كه مبادا پرچم پيروزي به دست نادانان بيافتد و دولتهاي ظلال بر مردم حكومت نمايند و مردم را از قرار گرفتن در جاذبه ولايت به كلي محروم گردانند. و هبوط در هبوط را پيش آورند. يعني عرفا خوف اين را داند كه انسانهاي هابط به جاي اينكه خود را از نعمت وجود انسان هادي بهره‌مند سازند و با راهنمايي او راه قرب را بپويند و فطرت خويش را احياء كند و به مرحله صعود از هبوط برسند و به مقام رجوع الي الله نائل آيند به ورطه هبوط در هبوط كه موجب شقاوت ابدي مي‌شود بيفتند و به پرتگاه فذرهم يخوضوا و يلعبوا [33] دچار شوند و از سراب سيرابي جويند.

حاصل اينكه حضرت امير با اينكه عوامل هراس و وحشت او را مانند ساير انسانها احاطه كرده بود ترس را از خود نفي مي‌كند ولي از ضلالت انسانهاي ديگر مي‌ترسد. رنج حضور در اين جهان و زندگي در ميان مردم اين جهان را مي‌پذيرد تا به دستگيري انسان هابط بپردازد.

او با اينكه براي خود مي‌ترسيد اما از ظلالت و جهالت خوف دارد و غصه مي‌خورد.

[صفحه 37]

و قد اسر الحسره و اخفي الزمزه و تجرع الغصه. [34].

ترجمه: پيامبر اندوه خويش را در دل مي‌ريخت و آه سوزان خود را پوشيده مي‌داشت و غصه مي‌خورد. و تمام سختيهاي جهان طبيعت و جاهليت را تحمل مي‌كند تا در كنار انسان هابط قرار گيرد و او را به رهائي برساند و هر چه او را بيازارد باز نگران حال و عاقبت كار آزاردهندگان است و مي‌گويد: اللهم اهد قومي فانهم لايعلمون [35].

خدايا اين آزاردهندگان را هدايت كن آنها گرفتار جهالت هستند.

## علاقه به ملاقات

6- و الله لا بن ابي‌طالب انس بالموت من الطفل بثدي امه بل اند مجت علي مكنون علم لوبحت به لاضطربتم اضطراب الا شيه في الطوي البعيده» [36].

ترجمه: به خدا سوگند علاقه و فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شيرخوار به مادر بيشتر است اما من از علوم و حوادثي آگاهم كه اگر بگويم همانند طنابها در چاههاي عميق به لرزه درآييد.

اموري كه استفاده مي‌شود:

الف- علاقه انسان كامل به لقاء حق و بيرون رفتن از حجاب نفس.

توضيح: انساني كه در علم و عمل كامل باشد و مدارج معرفت را بپيمايد و درخت معرفت را در ظرف وجودش نشاند علاقه به ملاقات آفريدگار و

[صفحه 38]

اتصاف به صفات پروردگار دارد.

حاجي سبزواري گويد:

فجنه اللقاء و جنه الصفه

يثمر للكمل غرس المعرفه. [37].

براي انسان كامل نشاندن درخت معرفت، بهشت ملاقات و اتصاف به صفات پروردگار را ثمر مي‌دهد.

از اين رو علي عليه‌السلام كه درخت معرفت را در درونش نشانده و دار الحكمه است نه تنها از مرگ وحشتي ندارد بلكه به استقبال آن مي‌رود. حوادث و جنگهاي گذشته دليل همين علاقه است. به عبارت ديگر انسان كامل كه از خود فارغ گشته و فاني در حق شده است خريدار مرگ و مفارقت از صياصي و ابدان عنصري مي‌باشند.

فارغ از خودم شدم و كوس انالحق بزدم

همچو منصور خريدار سردار شدم

زيرا بعد از مفارقت بدون درنگ در برزخ به سوي عالم عقول و عالم نور و حضرت حق بالا مي‌روند.

ان الذي بالعقل بالفعل انتقي

فهو للعالم العقول مرتقي [38].

همانا نفسي كه از درجات عقل، مرتبه بالفعل را اختيار كند و كامل در علم و عمل مي‌باشد به سوي عالم عقول و جبروت بالا مي‌رود.

نكته: سبب اين علاقه به مرگ آگاهي از همه حقائق و حوادث است.

[صفحه 39]

به عبارت ديگر به علي عليه‌السلام و آل رسول (ع) علم مبذول تفويض شده است كه مصداق آن عبارت است از آنچه در تمام جهان پهناور هستي و آفاق بيكران وجود تحقق پذيرفته و آنچه پس از اين اتفاق مي‌افتد لذا امام باقر عليه‌السلام مي‌فرمايد:

ان لله علمين علم مبذول و علم مكفوف … اذا حرج نفذ [39].

براي خداي عزوجل دو نوع علم است 1- علم مبذول و عطا شدن به غير 2- علم مكفوف كه ويژه ذات است.

علم مبذول چنان است كه هر چه به تمام فرشته‌ها و انبيا داده باشند به ما نيز داده‌اند و علم مكفوف چنان است كه نزد ذات الهي است و آن علم هرگاه بروز آيد تحقق مي‌يابد. در جاي ديگر آمده است اگر خدا اراده كند چيزي از اين علم آشكار گرداند به ائمه مي‌آموزد. [40].

پس آنچه از ازل تا ابد در ارتباط با ايجاد و تكوين، سير و سلوك هست در نزد علي عليه‌السلام و ائمه اطهار است اين علم از سنخ علمهاي بشري اعم از فلسفه‌ها و عرفانها و تجربه‌ها نيست بلكه علم الهي و لدني و علم برتر است بنابراين علم زنده كردن مرده‌ها كه نزد حضرت عيسي عليه‌السلام بود نزد ايشان نيز مي‌باشد و اگر اين حقائق از آن كوه بلند سرازير شود بسياري از كساني كه توان استقامت ندارند هلاك مي‌شوند و مانند ريسمانهايي در چاه عميق بدليل استوار نبودن به لرزه در مي‌آيند.

[صفحه 40]

## بصيرت انسان كامل

7- ان معي بصيرتي مالبست علي نفسي و لا لبس علي [41].

ترجمه: همانا بصيرت و بينش من همراهم مي‌باشد من حقيقت را بر خود مشتبه نساخته‌ام و بر من نيز مشتبه نشده است.

توضيح: انسان كامل با بينش شهودي نسبت به هستي محض و كمال نامحدود همراه است كه اين بينش با كشش و گرايش حضوري نسبت به خالقي كه جهل و عجز و بخل را به حريم كبريايي او راه نيست آميخته و هماهنگ مي‌باشد و اين شهود و گرايش نحوه خاص وجودي هر انسان است و اگر اين خصوصيت وجودي در انسان نباشد به حقيقت از انسانيت هبوط كرده از اين رو قرآن كريم تبيين معارف كلي دين را براي بشر در عين حال كه براي تعليم و تزكيه مي‌داند به عنوان تذكره و يادآوري مطرح نموده است كلا انها تذكره [42] و يادآوري در موردي مناسب است كه سابقه آگاهي وجود داشته باشد البته يادآوري براي مومنان سودمند است و گروه سر سخت و لجو ج مشمول انذاز خواهد بود.

تنذر به قوما لدا [43] آياتي هم وجود دارد كه انكار ملحدان را نسيان معرفي مي‌كند نسو الله فنسيهم [44].

اين تعبير هم شاهد آشنايي ملحدان نسبت به معارف اوليه خواهد بود كه وقت احساس خطر غير قابل تحمل آن بينش و گرايش توحيدي ناب

[صفحه 41]

آشكار مي‌شود و آن موثر حقيقي روشن و بطلان هر چه غير اوست هويدا مي‌گردد و اما اين بصيرت و بينش هميشه با انسان كامل و انساني كه بر فطرت اوليه مي‌باشد هست و حقيقت را بر خود مشتبه نمي‌سازد و حقيقت هم براي او مشتبه نمي‌شود.

انسان كامل هرگز گرفتار ترديد نمي‌شود

8- و اني لعلي يقين من ربي و غير شبهه من ديني [45].

ترجمه: من به پروردگار خود يقين دارم و در دين و آئين خود گرفتار ترديد نيستم.

توضيح: حضرت امير مي‌فرمايند: ما ساخته و دست پرورده خدائيم فانا صنائع ربنا [46].

ما از مكتب الله علوم الهي را آموخته‌ايم، ما در كنار سفره وحي نشسته‌ايم، ما نياز به غير خدا نداريم ما شاگرد مستقيم خدا هستيم از اين رو به صانع خود و پروردگار يقين داريم.

و آني در حق شك نكرده‌ام ما شككت في الحق مذاريته [47].

از وقتي كه حق به من ارائه شد شك نكرده‌ام اين انسان از طبيعت بالا رفته و به جهاني راه پيدا كرده كه بر طبيعت مسلط مي‌باشد و اگر پرده‌ها برداشته شود به يقين حضرت افزوده نمي‌شود چون آنچه را كه هست مي‌داند از اين رو در دين و آئين پاك اسلام كه مفسر حقيقي او علي (ع)

[صفحه 42]

است هرگز گرفتار ترديد نمي‌شود.

انسان كامل رسالتش هدايت است

9- فوالله ما دفعت الحرب يوما الا و انا اطمع ان تلحق بي طائفه فتهندي بي و تعشو الي ضوئي … بآثامها [48].

ترجمه: به خدا سوگند هر روز كه جنگ را به تاخير مي‌اندازم به خاطر آن است كه آرزو دارم عده‌اي از آنها به جمعيت ما بپيوندند و هدايت شوند و در لابلاي تاريكي‌ها پرتوي از نور مرا ببينند و به سوي من آيند و اين براي من از كشتار آنان در گمراهي بهتر است اگر چه در اين صورت نيز به جرم گناهانش گرفتار مي‌شوند.

توضيح: آمدن انسان كامل و هادي به اين جهان به عنوان رسالت و امامت است. و اين انسان مظهر رحمت حق و حقيقت نوريه است يعني نوري است كه از ناحيه حق نازل شده است لذا قرآن مي‌فرمايد فامنو بالله و رسوله و النور الذي انزلناه [49].(

به خدا و پيامبر خدا و به نوري كه فروفرستاديم ايمان بياوريد كه در ذيل اين آمده است كه نور ائمه و آل محمد (ص) هستند النور- و الله- و الائمه من آل محمد (ص) الي يوم القيامه به خدا سوگند مراد از نور اين آيه‌ي مبارك ائمه از آل محمد تا روز قيامت است [50] اين حقيقت نوريه بايد انسانهاي سقوط يافته و فرورفته در تاريكي‌هاي طبيعت را هدايت كنند

[صفحه 43]

تا آنها راه معرفت و قرب را بپويند و فطرت خويش و استعدادهاي فطري را احياء سازند و با ديدن پرتوي از نور آنها عقل خويش را فعال سازند و از سقوط و هبوط صعود كنند و به مقام رجوع الي الله نائل گردند و پرتوي از نور مرا از لابه‌لاي تاريكي‌ها ببينند و اين هدايت براي انسان كامل خوشايندتر است زيرا انسان كامل علاقمند به موجودي است كه آنجا به فكر مردمان و ارشاد آنان است كه اگر عداوتي در حقش بشود هيچ‌گاه دست از ارشاد و راهنمايي برنمي‌دارد زيرا ايشان غمخوار عالمند البته اگر هدايت نشوند و به ورطه هبوط در هبوط بيفتند و به پرتگاه فذرهم يخوضوا او يلعبو [51].

سقوط كنند و به دست اين انسان كامل تخريب گردند به جرم گناهانشان گرفتار مي‌شوند و در آتشي كه براي خود شعله‌ور نموده‌اند مي‌سوزند.

## انسان كامل بر همه سبقت مي‌گيرد

10- فاني ولدت علي الفطره و سبقت الي الايمان و الهجره [52].

ترجمه: من بر فطرت توحيد تولد يافته‌ام و در ايمان و مهاجرت از همه سبقت گرفته‌ام.

توضيح: فطرت در نوشتار عرفاء يا به معناي عالم جبروت است لذا

[صفحه 44]

نسفي مي‌گويد: جبروت عالم فطرت است و عالم فطرت عالم فراخ است … فطير چيزي را گويند كه بي‌مايه باشد عالم ملك و ملكوت مايه دارند چون از عالم جبروت پديد آمده‌اند ولي عالم جبروت مايه ندارد چون جبروت مبدا كل است. [53].

و يا به معناي سرشت ويژه مطلق طلبي و خداخواهي انسان است باز هم نسفي گويد: خداي تعالي جمله ارواح را در عالم و در اصل فطرت پاك و مطهر آفريده است. اما چون در اين عالم سفلي به طلب كمال آمدند بعضي به اين عالم فريفته شدند و در راه بيما ندند كل مولود يولد علي الفطره هر انساني بر سرشت خدا خواهي آفريده شده است. [54].

اما فطرت در كلام مولي المولي به معناي بينش شهودي انسان نسبت به هستي محض است كه با گرايش آگاهانه و كشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت اوست اينكه حضرت امير مي‌فرمايد: من بر فطرت آفريده شدم به اين معناست كه با آن شهود و گرايش خاص آفريده شده‌ام و گرايش من به سوي حضرت باري خالصانه است زيرا خداي سبحان نور محض است و هر ظهور در پرتو آن نور صرف است. الله نور السموات و الارض. [55].

خداوند نور آسمانها و زمين است از اين رو حضرت حق و آن نور محض

[صفحه 45]

براي حضرت امير به طور كامل ظهور كرده و اين ظهور هم براي ايشان لحظه‌اي نبوده است بلكه دوام داشته و هيچگاه پرده‌اي از غفلت و نسيان بر وي اين بينش افكنده نشده است و لحظه‌اي در حكمت نظري و عملي ترديد نكرده است ما شككت في الحق مذاريته [56] از وقتي كه حق را ديدم حق مشهود من شد و اين موجب امامت و رهبري آن سرور كائنات گرديد در خطبه ديگري مي‌فرمايد:

بلغني انكم تقولون علي يكذب قاتلكم الله فعلي من اكذب؟ اعلي الله؟ فانا اول من آمن به ام علي نبيه؟ فانا اول من صدقه كلا و الله [57].

ترجمه: به من خبر رسيد كه مي‌گويند علي دروغ مي‌گويد خدا شما را بكشد به چه كسي دروغ بسته‌ام آيا به خدا دروغ بسته‌ام كه خود نخستين مومن به او هستم يا بر پيامبرش كه نخستين مصدقش بوده‌ام و نه والله اينگونه نيست.

انسان كامل محفوظ از حوادث است

11- و ان علي من الله جنه حصينه فاذا جاء يومي انفرجت عني و اسلمتني فحينئذ لايطيش السهم و لا يبرا الكلم [58].

ترجمه: در آن هنگام كه امام را تهديد به قتل و ترور كرده بودند فرمود: پروردگار براي من سپر محكمي قرار داده كه مرا از حوادث حفظ كند و هنگامي كه روز مرگ من فرارسد از من دور مي‌شود و مرا تسليم

[صفحه 46]

حوادث مي‌نمايد در آن روز نه تير خطا مي‌كند و نه زخم بهبود مي‌يابد.

توضيح: انسان كامل كه نايب الحق در زمين و معلم‌الملك در آسمان و كاملترين صورتي است كه آفريده شده و مرتبه‌اش از حد امكان برتر و از مقام خلق بالاتر است بين حق و خلق واسطه است كه به واسطه او فيض حق به خلق مي‌رسد و مدد حق كه سبب بقاي عالم است به عالم مي‌رسد. او روح عالم است او به وسيله اسماء الهي كه خداوند به او آموخته و در وي بوديعت نهاده در عالم تصرف مي‌كند و آن را اداره مي‌نمايد و خدا براي او سپر محكمي قرار داده كه او را از حوادث حفظ مي‌كند و وقتي روز لقاء انسان كامل با حق برسد آن سپر محكم از او دور مي‌شود و جسم انسان كامل تسليم حوادث مي‌گردد و آن روز تير دشمن خطا نمي‌كند و زخمي كه شمشير دشمن وارد مي‌آيد بهبود نمي‌يابد.

## امين حق و مخزن اسرار او

12- فهو امينك المامون و خازن علمك المخزون و شهيدك يوم الدين و بعيثك بالحق و رسولك الي الخلق [59].

ترجمه: او امين و مورد اعتماد تو و گنجينه دار مخزن علوم تو و شاهد و گواه روز رستاخيز و برانگيخته تو براي بيان حقائق و فرستاده تو به سوي خلائق است.

توضيح: انسان كامل مظهر اسم اعظم است و مصداق اين انسان كامل حقيقت محمديه و علوي است و همه انبيا از آدم صفي تا عيسي مسيح

[صفحه 47]

مظاهر آن حقيقت و ورثه او هستند نبوت براي محمد (ص) پيش از همه انبيا و از جمله آدم حاصل بود آدم ابوالاجسام انساني و محمد (ص) ابوالورثه است هر شريعتي در هر زمان ظاهر مي‌شود ميراث محمدي (ص) است.

شيخ شبستري مي‌گويد:

نبوت را ظهور از آدم آمد

كمالش در وجود خاتم آمد

بود نور نبي خورشيد اعظم

گه از موسي پديد و گه از آدم [60].

حقيقت پيامبر قبل از همه انبيا بوده كنت نبيا و ادم بين الماء و الطين [61] من نبي بودم در حالي كه آدم بين آب و گل بود البته به صورت ظاهري بعد از جميع اشياء ظهور كرد شخص محمد (ص) كاملترين فرد نوع انساني و اكمل مظاهر انبيا و اعظم مجالي اوست او امين مورد اعتماد حق است او گنجينه مخزن علم حق است هر علمي كه در نبي و ولي ظهور يابد ميراث محمد(ص) است به او جوامع الكلم اعطا شده اوتيت جوامع الكلم [62].

## پرچمهاي حق

13- فاين تذهبون؟ و اني توفكون و الاعلام قائمه و الايات واضحه و المنار منصوبه فاين يتاه بكم و كيف تعمهون و نبيكم عتره نبييكم و هم از مه الحق و اعلام الدين و السنه الصدق فانزلوهم با حسن

[صفحه 48]

منازل القرآن وردوهم ورود الهيم العطاش [63].

ترجمه: به كجا مي‌رويد به كدام طرف رومي‌كنيد پرچمهاي حق برپاست و نشانه‌هاي آن آشكار است و چراغهاي هدايت نصب شده‌اند باز گمراهانه به كجا مي‌رويد چرا سرگردانيد در حالي كه عترت پيامبرتان در ميان شما است آنها زمامها و مهارهاي حقند، پرچمهاي دين و زبانهاي صدق هستند آنها را در بهترين جايي كه قرآن را در آن حفظ مي‌كنيد جاي دهيد (در دلها) همچون تشنگاني براي سيراب شدن به سرچشمه زلال آنها هجوم آوريد.

توضيح: انساني كه پا به كره ارض گذاشته يا انساني است كه، به ظلمتساران ماده و طبيعت تبعيد شده و از جوار عالم الهي و فجر ازليت به غسق طبيعت و جوار نفس رانده شده و يا انساني است كه، پرچم حق و چراغ هدايت است و براي ساختن فرد و جامعه آمده است كه اين ماموريت از جانب خدا به آنها داده شده است. البته اين ماموريت يا بي‌واسطه است مانند انبياو يا با واسطه است مانند وصي ايشان كه به امر خدا به وسيله خود انبيا معرفي شده‌اند و مظاهر رحمتند پرچم و علامت برپا شده حقند نشانه‌هاي واضح و چراغهاي هدايت مي‌باشند كه براي انسان سقوط يافته نصب شده‌اند. آمده‌اند تا به انسان هابط راه صعود بياموزند حال اين انسان سقوط يافته به اين سوي و آن سوي مي‌رود و از سراب سيرابي مي‌جويد از اين رو حضرت مي‌فرمايد كجا مي‌رويد؟ رو به

[صفحه 49]

كدام طرف مي‌كنيد؟ و به هر سوي روي آوريد و در طلب حكمت راستين باشيد چيزي نمي‌يابيد و به آگاهي دور از نقائض نمي‌رسيد. باز گمراهانه كجا مي‌رويد؟ چرا سرگردانيد؟ در حالي كه لنگه قرآن در بين شماست، علم حقيقي نزد آنهاست و آنان زمام حقند، پرچمهاي دين و زبانهاي صدقند و در علومي كه افاضه مي‌كنند ذره‌اي تناقض و اختلاف مشاهده نمي‌شود و به تعبير امام باقر عليه‌السلام شرق و غرب را بپويد و به هر دري بزند غير آنچه از ائمه فرامي‌گيرد علم درستي نمي‌يابد [64].

از اين رو آنها بايد در دلها جاي بگيرند تا ظلمت دل را برطرف سازند و ما مانند تشنگان براي سيراب شدن بايد به سرچشمه زلال معرفت آنها هجوم آوريم و از سراب سيرابي نجوئيم.

## انسان كامل زنده و جاودان است

14- يا ايها الناس خذوها عن خاتم النبين (ص) انه يموت من مات منا و ليس بميت و يبلي من بلي و ليس ببال.. الم اعمل فيكم بالثقل الاكبر و اترك فيكم الثقل الاصغر و ركزت فيكم رايه الايمان وقفتكم علي حدود الحلال و الحرام و البستكم العافيه من عدلي فرشتكم المعروف من قولي و فعلي اريتكم كرائم الاخلاق من نفسي [65].

ترجمه: اي مردم اين حقيقت را از خاتم انبيا بياموزيد كه هر كس از ما مي‌ميرد در حقيقت نمرده است و چيزي از ما كهنه نمي‌شود … مگر من در

[صفحه 50]

بين شما به قرآن عمل نكردم و عترت پيامبر را در بين شما باقي نگذاردم مگر پرچم ايمان را در بين شما نصب نكردم و از حدود حلال و حرام آگاهتان نساختم؟ مگر نه اين است كه جامه عافيت را با عدل خود بر تن شما پوشيدم؟ و نيكي‌ها را با اعمال و گفتار خود براي شما گستردم و ملكات اخلاق انساني را به شما نشان دادم؟

توضيح: انسان كامل صورت كامل حضرت حق و آئينه جمال الهي است. مرتبه او از حد امكان بالاتر است او حادث ازلي و دائم ابدي است او جامع حقائق است از اين رو وقتي تعلق روح از بدن او قطع مي‌گردد ممكن است بميرد ولي در حقيقت نمرده است او زنده جاودان است او مقصود از ايجاد عالم است به وسيله اوامر الهي و معارف حقيقي ظاهر و اتصال اول به آخر حاصل مي‌شود از اين رو كهنه نمي‌شود چون چيزي از طهارت و عصمت قابل فرسايش نيست و پوسيدگي در حريم طيب او نيست. او رحمت عظيم الهي بر خلق است كه دليل معرفت حق مي‌باشد او قرآن مجسم است او براي هدايت بشر عدل قرآن را به وديعه مي‌نهد، پرچم ايمان را در زمين بشر نصب مي‌كند او منبع علوم عارفان است او جامعه عافيت را با عدل گستري به تن مردم مي‌پوشاند او اسوه بشريت است علم خود را در عمل متبلور مي‌سازد و آن علم را ترك عمل تبديل به جهل نمي‌كند زيرا علمي كه به عمل ننشيند جهل است و يقيني كه انسان را از عصيان بازندارد جهل است لاتجعلوا علمكم جهلا و يقينكم شكا [66].

[صفحه 51]

اين دانش را جهل قرار ندهيد اين يقين را در اثر عصيان شك نكنيد او با عمل و گفتار نيكي‌ها را براي بشريت گسترش مي‌دهد علم او فريبش نمي‌دهد و باعث غرورش نمي‌شود بلكه براي او تواضع و ايثار و شهامت و تمامي صفات خوب را به ارمغان مي‌آورد اخلاق كريمانه كه از ذاتش مي‌جوشد و ملكه او شده است به بشريت نشان مي‌دهد.

انسان كامل پاسخگوي تمام سئوالات است

15- فاسئلو في قبل ان تفقدوني … و من يموت منهم موتا [67].

ترجمه: پيش از آنكه مرا از دست بدهيد از من هر چه مي‌خواهيد بپرسيد سوگند به كسي كه جانم در يد قدرت اوست ممكن نيست از آنچه بين امروز تا قيامت واقع مي‌شود و نه درباره گروهي كه صد نفر را هدايت يا گمراه كنند از من بپرسيد مگر آنكه از دعوت‌كننده و رهبر و آن كس كه زمام اين گروه را به دست دارد و جايگاه حيوانات و محل اجتماع آنها و آنان كه كشته مي‌شوند يا به مرگ طبيعي مي‌ميرند شما را آگاه مي‌سازم.

توضيح: انسان صورت الهي و عالم اصغر است كه روح عالم اكبر است مختصر الشريف است كه جميع معاني عالم كبير در او موجود است نسخه جامعه است. زيرا آنچه از اشياء در عالم كبير است و آنچه از اسماء در حضرت اليهه است در او جمع است خلاصه هر چه در عالم هست در اين انسان خلاصه‌وار موجود است به تنهايي برابر با مجموعه عالم و مضاهي جميع موجودات است و تجلي حق تعالي در او به نحوه اعلي و

[صفحه 52]

اكمل است انسان كامل چون در حكمت نظري آني ترديد نداشت و در حكمت عملي لحظه‌اي ايستا و راكد نبود بر پشت بام طبيعت مشرف شده و به جهاني راه پيدا كره كه بر طبيعت مسلط است.

به عبارت ديگر در عين حضور در طبيعت در ماوراي طبيعت تصرف مي‌كند و جهان براي او مانند بدن براي ماست از اين رو در حكمت نظري به جائي رسيده كه از تمام وقايعي كه تا قيامت روي مي‌دهد مطلع است و اگر از او سئوال شود پاسخ مي‌دهد از تمام حركتهاي سياسي و اجتماعي از رهبر آنها، از محل خروج آنها، از اقامتگاه آنها، از محل استراحت حيوانات آنها، از كساني كه در آن حركت كشته مي‌شوند، يا به مرگ طبيعي مي‌ميرند، خبر مي‌دهد از اين رو مي‌توان گفت علي (ع) اكمل اوصياء و نزديكترين فرد به اعظم مجالي و اكمل مظاهر يعني محمد (ص) مي‌باشد. [68].

نهال وجود انسان كامل در اصيل‌ترين سرزمينها غرس شده

16- حتي افضت كرامه الله سبحانه الي محمد (ص) فاخرجه من افضل المعادن منبتا واعز الارومات مغرسا من الشجره التي صدع منها انبيائه … سيرته القصد و سنته الرشد و كلامه الفصل و حكمه العدل [69].

ترجمه: تا اينكه منصب بزرگ به محمد (ص) منتهي شده و نهاد اصلي

[صفحه 53]

وي را از بهترين معادن استخراج كرد و نهال وجود او را در اصيلترين و عزيزترين سرزمينها غرس نمود و شاخه هستي او را از همان درختي كه پيامبران را از آن آفريد به وجود آورد، از همان شجره‌اي كه امينان درگاه خود را از آنها برگزيد.

عترت او بهترين عترتها، خاندانش بهترين خاندانها و درخت وجودش از بهترين درختان بود و در حريم امن خدا رشد كرد و در آغوش خانواده كريمي بزرگ شده، شاخه‌هاي بلندي دارد كه دست فرومايگان به ميوه‌هاي آن نرسد او پيشواي پرهيزكاران و وسيله بينائي هدايت خواهان است چراغي است كه نورش درخشان است ستاره‌اي فروزان است آتشزنه‌اي است كه برقش زبانه مي‌كشد. راه و رسم او معتدل و روش او صحيح و متين و سخنانش روشنگر حق از باطل و حكمش عادلانه است. توضيح: وجود انساني داراي انواعي است الناس كمعادن الذهب الفضه [70] مردم مانند معدنهاي طلا و نقره مي‌باشند و بطور كلي مي‌توان آنها را به دو دسته تقسيم نمود الف- وجود خالص كه از بهترين معادن استخراج و نهال وجود او در اصيلترين و عزيزترين سرزمينهاي غرس شده فطرت او همان فطرت نخستين است بر روي بينش شهودي او و گرايش خالصانه او به حق پرده‌اي افكنده نشده و همان فطرت بكر است. لم تنجسك الجاهليه بانجاسها [71] جاهليت با آلودگي‌هايشان او را آلوده

[صفحه 54]

نكرد و دست غواشي طبيعت و اميال و پرده‌ها و حجابهاي عادات و اعتقادات سخيف و اعمال كثيف بدامان والاي او نرسيده است.

ب- وجود ناخالص وجودي كه آلوده به ظلمت و ظلالت است اكمل انسانهاي خالص نبي مكرم اسلام است كه شاخه هستي او از همان درختي است كه پيامبران را از آن آفريده و امينان درگاه را برگزيده و در حقيقت همه انبيا و پيامبران سلف مظاهر آن حقيقتند و ورثه او هستند و نبوت براي او پيش از همه انبياء بوده اگر چه صورت طبيعي انساني براي انبيا قبل از حضرت محمد (ص) حاصل بوده.

حاصل اينكه همه مظاهر يك حقيقتند و با ظهور شخص محمد (ص) كه اكمل و افضل انبيا و رسل و خاتم ايشان است و دين او ناسخ جميع اديان و شرايع است نبوت انقطاع پذيرفته البته پس از او كلام خدا و آيات خدا قرارگاه مي‌خواهد تا به وصايت و نيابت از پيامبر هدايتهاي گوناگون كتاب الهي در نفس وصي حضور و فعليت داشته باشد و ادامه حضور جامع پيامبر در بين امت باشد از اين رو عترت او و خاندانش بهترين عترتها، و بهترين خاندانها است درخت وجود اين پيامبر از بهترين درختان در حرم امن الهي در مكه مكرمه در جوار بيت الله و در خاندان كريمي بزرگ شده، آن چنان عظمتي دارد كه دست فرومايگان و انسانها سقوط يافته به او نمي‌رسد.

حضرت امير مي‌فرمايد: خدا پيامبر را مبعوث كرد كه ناظر و گواه بر كردار آنها باشد و بشارت و بيم دهنده آنها باشد در كودكي شايسته‌ترين مخلوق و در سن كهولت نجيبترين و كريمترين آنها بود اخلاقش از همه

[صفحه 55]

پاكان پاكيزه‌تر و باران جود و بخشش او از همه بادوامتر بود. [72].

او موجودي است كه حق تعالي به سبب وي به خلق نظر مي‌كند و صفات افعال خود را پس از تجلي مشاهده مي‌كند او وسيله بينايي هدايت خواهان است يعني علاوه بر اينكه حيات تكويني محتاج به اوست حيات تشريعي نيز نيازمند به اوست. او نور حق است و در حديث معراج آمده است كه فانك نوري في عبادي و رسولي الي خلقي [73].

تو در ميان بندگان نور مني و فرستاده من به سوي آفريدگارم هستي او حامل نور براي گرفتاران از ظلمت هستي. تو چراغي هستي كه نور تو درخشان استو مبدا همه ظهورات است پس انسان كامل ستاره فروزنده‌اي است كه باب فيض است آتشزنه‌اي است كه برقش زبانه مي‌كشد و فرازآور مشعل هدايت در راه انسان خاكي است او نورالانوار است [74] باب مطلق فيض است اين همان كلمه تامه است فعليت مطلقه است كه بين او و حق تنها نفس مشيت فاصله است و كلمات ديگر با او تمام مي‌شوند تمت بك الكلمات [75] با او كلمات و مظاهر تحقق پيدا مي‌كنند و تمام مي‌شوند.

راه و رسم او معتدل است در حكمت عملي ذره‌اي انحراف و ايستايي ندارد حكمت راستين را او مي‌آموزد و راه و رسم معتدل بدون افراط و

[صفحه 56]

تفريط اختصاص به او دارد روش او صحيح است و روشني بخش طريق انسان است او تحقق اعلاي توحيد و عبادات و خداشناسي و خداپرستي است هم گفتارش روشنايي است و هم كردارش روشنايي است او روشني در روشني است او تجسم حقيقتعلم و آگاهي است گفتار او آنچنان روشنايي دارد كه حق را از باطل تميز مي‌دهد و حكمش عادلانه است يعني از بعد تشريعي دين خدا را آنچنان كه بايد اجرا مي‌كند خصوصا ركن عدالت، كه اگر نباشد حيات واقعي و حضوري فراگير و عميق براي دين و احكام آن در ميان توده‌ها متصور نيست.

حضرت در جاي ديگر مي‌فرمايد خداوند پيامبر اكرم را در زماني فرستاد كه مردم در حيرت و گمراهي سرگردان بودند و در فتنه و جهل و فساد غوطه‌ور بودند هوا و هوسهاي سركش آنها را به سوي خود جذب كرده تكبر آنها را از جاده حق دور ساخته بود در اين هنگام پيامبر در خيرخواهي و اندرز آنها كوشش كرد و آنان را به راه راست راهنمايي كند و دعا الي الحكمه و الموعظه الحسنه آنها را به سوي حكمت (علم حقيقت) و موعظه و تكليف دعوت كرد. [76].

## انسان كامل مركز رفت و آمد ملائكه و چشم سار حكمت است

17- نحن شجره النبوه و محط الرساله و مختلف الملائكه و معادن العلم و ينابيع الحكم [77].

ترجمه: ما درخت نبوتيم، جايگاه رسالت و مركز رفت و آمد فرشتگان و

[صفحه 57]

معادن دانش و چشم سارهاي حكمت هستيم.

توضيح: پيامبر اكرم (ص) مانند پيامبران ديگر بر طبق سنت الهي كه تبديل‌پذير نيست اصل وصايت و تعين جانشين را اعمال مي‌كند و در صحنه‌هاي تاريخي سترگ و پهنه‌هاي ابدي عظيم و وسيع صاحب علم و ادامه‌دهنده تربيت و سياست خويش را بنابر وحي الهي معرفي مي‌كند و كتابهاي هادي را به دست انسان كامل و هدايت گرمي سپارد كه اصل وصايت ادامه اصل نبوت است و مكمل آن است و درخت نبوت در خاندان وصايت ريشه دارد افراد اين خاندان هستند كه به مقام شامخ نبوت مي‌رسند و فيض رسالت در اينجا نزول مي‌كند و فرشته‌هاي حضرت حق به خاندان وصايت رفت و آمد دارند قرارگاه علم اين خاندان است به طور اطلاق اگر علمي هست كانون علم، علي و اولاد علي است و چشم سار حكم و حكمت، علي و خاندان اوست حكمت نظري باشد يا عملي اختصاص به اهل‌بيت عصمت و طهارت دارد.

نكته: برخي حكمت را همان علم قرآني مي‌دانند و معتقدند كه آياتي كه كتاب و ذكر را با هم ذكر كرده حكمت را وصف معنوي براي كتاب علمي كه از سوي صاحب نبوت برسد و صاحب نبوت تعليم داده باشد، يا چيزي كه بناي شريعت بر آن باشد يعني قرآن و سنت دانسته‌اند. [78].

[صفحه 58]

انسان كامل دليل روشن از پروردگار دارد

18- اني لعلي بينه من ربي و منهاج من نبيي و اني لعلي الطريق الواضح القطه لقطا انظروا اهل نبييكم … [79].

ترجمه: من نشانه و دليل روشن از پروردگارم دارم و بر طريق آشكار پيامبر مي‌روم من در راهي روشن قرار دارم و با آگاهي در آن گام برمي‌دارم به اهل‌بيت پيامبر بنگريد از آن سمت كه آنها گام برمي‌دارند منحرف نشويد و قدم به جاي قدمشان بگذاريد آنها شما را از جاده هدايت بيرون نمي‌برند و به پستي و هلاكت بازنمي‌گردانند اگر سكوت كردند سكوت كنيد و اگر قيام كردند قيام كنيد از آنها پيشي نگيرد كه گمراه مي‌شويد از آنان عقب نمايند كه هلاك مي‌گرديد.

توضيح: انسان كامل و هدايت شده حامل نور ولايت در تكوين و نور هدايت در تشريع است مشعلداري از جهان نور و روشنايي مشعل در دست فرستاده شده تا توده‌هاي فرورفته در تاريكي نفس و طبيعت را از ظلمت برهاند و به سوي روشنايي فراخوانده، او بر طريق آشكار پيامبر راه مي‌رود و قدمي از روش پيامبر تخطي ننموده قرارگاه كلام خدا و آيات 2 ملكوت پس از پيامبر است او ادامه حضور جامع پيامبر در ميان امت است فطرت الهيش به هيچ چيز آلوده نشده بنابراين در راهي روشن قرار دارد و با آگاهي در آن گام برمي‌دارد زيرا آموزنده علم صحيح و آموزگار حكمت راستين، اوست.

[صفحه 59]

اهل‌بيت پيامبر مصداق اتم انسان كامل مي‌باشند آنها آموزگار حكمت آسماني قرآن و حكمت محمدي علوي جعفري و رضوي هستند، دارنده وحي محمدي هستند و كشتي نجاتند از اين رو سالك الي الحق نبايد از جهتي كه اهل‌بيت گام برمي‌دارد منحرف شوند بايد از آنها هدايت بطلبد و حكمت بياموزد پس نبايد به اين سوي و آن سوي رفت و از سراب سيرابي جست آنها هستند كه انسانهاي مهتدي را از جاده هدايت خارج نمي‌كنند بلكه او را به اوج مي‌رسانند و او را از پستي و هلاكت بازمي‌دارند از اين رو تمام حركات آنها حجت است، سكوت آنها حجت، قيام آنها حجت، پيشي گرفتن از آنها موجب گمراهي، و عقب ماندن از آنها موجب هلاكت و سقوط مي‌گردد زيرا آنها ادامه حضور پيامبرند و درباره خود پيامبر مي‌فرمايند: پيامبر با امانت، رسالت خويش را انجام داد و با راستي و درستي به راه خود رفت و پرچم حق را در ميان ما به يادگار نهاد پرچمي كه هر كس از آن پيشي گيرد از دين خارج مي‌شود و آن كس كه عقب بماند هلاك گردد و من لزمها لحق هر كس ملازم او باشد به او مي‌رسد از اين رو انسانهاي گرفتار در ظلمت طبيعت و نفس بايد با انسان هادي انس بگيرد و با حجت خدا آشنا شوند.

## نوري كه هرگز غروب نمي‌كند

19- الا ان مثل آل محمد (ص) كمثل نجوم السماء اذا خوي نجم طلع نجم … تاملون [80].

[صفحه 60]

ترجمه: آگاه باشيد آل محمد مانند ستارگان آسمانند كه هرگاه يكي از آنها غروب كند ستاره ديگري طلوع مي‌كند گويا مي‌بينم در پرتو خاندان پيامبر (ص) نعمتهاي خدا بر شما تمام شده و شما به آنچه از او اميد داريد رسيده‌ايد.

توضيح: انسان كامل حافظ عالم است و خداوند متعال به وسيله آن خلقش را حفظ مي‌كند و فيض و مدد به واسطه او به عالم مي‌رسد و مقصود اصلي از ايجاد علم، انسان كامل است او روح عالم و عالم جسد است و او به وسيله اسماء الهي در عالم تصرف مي‌كند وقتي عالم را ترك كند و به عالم آخرت انتقال يابد اين عالم تباه و از كمالات خالي مي‌شود. [81].

لو بقيت الارض به غير امام لساخت مي‌فرمايد: اگر زمين بدون امام باقي بماند تباه مي‌شود. [82].

از اين رو مانند ستارگاني هستند كه هرگاه يكي از آنها غروب كند ستاره ديگري طلوع مي‌كند و در پرتو آنها نعمتهاي مادي و معنوي تام مي‌شود چوئن آنها واسطه در فيض تكيوني و تشريعي هستند و به واسطه آنها توده‌هاي گرفتار در ظلمت به خئواسته و آرزوهاي خود مي‌رسند.

## انسان كامل در راه حق هرگز ناتوان نمي‌شود

20- و ايم الله لقد كنت من ساقتها حتي تولت بحذا فيرهما استوسقت في قيادها، ما صعفت، و لا جبنت، و لا خنت، و لا وهنت، وايم الله لابقرن الباطل حتي اخرج الحق من خاصرته [83].

ترجمه: به خدا سوگند من دنبال سپاه پيامبر بودم و آنها را به پيشروي وامي‌داشتم تا باطل به كلي عقب نشيني كرده و همه تحت رهبري اسلام درآمدند. در اين راه هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نكرد و خيانت ننمودم و سستي در من راه نيافت به خدا سوگند اكنون هم شكم باطل را شكافتم تا حق را از درون آن استخراج سازم.

توضيح: اصل بعثت سوق دادن انسانهاي سقوط يافته به سوي سر منزل نجات و توان دادن به ناتوان و خستگان و جايگزين كردن انسانهاي مهتدي در محل مناسب و بهبودي اوضاع سياسي، فرهنگي و اقتصادي آنها و ايجاد جامعه قائم بالقسط است از اين رو انسان كاملي كه زير نظر مستقيم صاحب وحي تربيت شده، بعد از او تداوم حضور او است و همگام با پيامبر قيام مي‌كند و انسانهاي مهتدي را به پيشروي وامي‌دارد تا باطل به طور كلي عقب‌نشيني كند و عدل كلي را در همه شئون زندگي اقامه كند و شرائط ناسالم زماني و مكاني را نفي كند و همه انسانها را خود ايمان دارد در حق ترديد نكرده استو در عمل لحظه‌اي ناتوان نشده و ترس به خود راه نداده و خيانتي از او سر نزده او وجود خالص است مطهر است. اگر او نيز مانند ديگران گرفتار طبيعت و سستي و خيانت گردد و آثار ظلمت در دل او راه يابد چگونه مي‌تواند به سوي نورانيت و قرب حق

[صفحه 62]

راهبري كند؟

## انسان كامل از سرچشمه نور است

21- اختاره من شجره الانبياء و شكاه الضياء و ذوابه العليا و سره البطحاء و مصابيح الظلمه و ينابيع الحكمه [84].

ترجمه: حضرت ختمي مرتبت را از شجره پيامبران و از سرچشمه نور از مقامي بلند از سرزمين بطحاء (سرزمين قريش) از چراغهاي برافروخته در تاريكي و از چشمهاي حكمت برگزيد.

توضيح: سنخ انسان هادي سنخ ديگري است او خالص است او مطهر به اراده خداست او مقام منيعي دارد او مشعلدار نور است او فرازآور مشعل هدايت در راه انسان خاكي است او راهنماي راه قرب و حضور در جوار ازليت است او مركز اعلاي معرفت توحيدي است اگر چه به سرزمين تاريكي آمده و در كنار تاريك‌نشينان زيست مي‌كند و با انسان همساز گشته ولي اين در مرحله صوري است و از اين جهت فرمود انا بشر مثلكم [85].

من در ظاهر و خلقت صوري بشري چون شمايم ولي به من وحي مي‌شود. انسان هادي آنقدر صعود كرده است كه استعداد قبول وحي را دارد و اين مستلزم نهايت مرتبه قرب است.

[صفحه 63]

## گامي به ملكوت

22- ولو تعلمون ما اعلم مما طوي عنكم غيبه اذا الخرجتم الي الصعدات تبكون علي اعمالكم. [86].

ترجمه: شما اگر مانند من از آنچه پنهان است خبر داشتيد از خانه‌ها بيرون مي‌آمديد و سر به بيابان مي‌گذاشتيد و بر اعمال خود گريه مي‌كرديد.

توضيح: انسان كامل و امام و پيشواي مسلمين از ملكوت عالم و اشخاص و اشياء اطلاع دارد و حقائق را مي‌بيند و بالاتر از اين حقايق نزد او حضور دارند چون او كلمه تامه و مهيمن و مشرف بر ديگر كلمات است لذا حضرت امير مي‌فرمايد: خدا محمد (ص) را مبعوث ساخت نذيرا للعالمين و مهيمنا علي المرسلين [87] به عنوان بيم‌دهنده جهانيان و گواه بر پيامبران سنخ وجودي او سنخي است كه چيزي از كائنات از او محجوب نيست و اين اشراف عالي از عوامل عمده پيروزي و موفقيت ايشان در مراحل كمال الهي و قربي و حبي به شمار مي‌رود.

حاصل آنكه علم و قدرتي كه خداوند به ايشان عطا فرموده از همه ديگران بالاتر است و احدي تحمل اين را ندارد لذا مي‌فرمايد: اگر شما مانند من از ملكوت اعمال و اشياء و آنچه پنهان است خبر داشتيد از خانه‌ها بيرون مي‌آمديد و سر به بيابان نهاده و بر اعمال خود مي‌گريستيد.

[صفحه 64]

درهاي دانش و تفسير قرآن نزد اهل‌بيت

23- تالله لقد علمت تبليغ الرسالات و اتمام العدات و تمام الكلمات و عندنا … اهل‌البيت ابواب الحكم و ضياء الامر الاوان شرائع الدين واحده هو سبله قاصده من اخذ بها لحق و غنم و من وقف عنها ضل و ندم [88].

ترجمه: به خدا سوگند تبليغ رسالتها و وفاي به پيمانها و تفسير كلمات به من آموخته شده. درهاي دانش و روشنايي امور نزد ما اهل‌بيت است آگاه باشيد قوانين دين يكي است و راههاي آن سهل و مستقيم و نزديك است كسي كه از راه برود به قافله ملحق مي‌شود و به غنيمت مي‌رسد و هر كس از آن بازايستد گمراه و پشيمان مي‌گردد.

توضيح: انسان كامل نورالله كلمه تامه و فعليت مطلقه است تحقق ديگر كلمات و مظاهر و تماميت آنها در ارتباط با اوست او صنع اتم است و حقائق در نزد او حاضرند عدل قرآني است از اين رو اوست كه مي‌تواند كتاب را تلاوت كند و تلاوتي كه با احاطه به همه ابعاد كتاب و بطون آن است ترجمه كتاب اوست بازگوكننده حقائق قرآن اوست لذا علي (ع) وارث حكمت پيامبر است وارث علم اوست تبليغ رسالتها و وفاي به پيمانها به او آموخته شده علي (ع) باب حكمت است زيرا پيامبران فرمود انا دارالحكمه و علي بابها من خانه حكمتم و علي در آن خانه است [89].

[صفحه 65]

به عبارت ديگر صاحب وي او را تعليم داده است. در جايي ديگر وقتي از آينده خبر مي‌دهد فردي به ايشان مي‌گويد اي اميرالمومنان از غيب سخن مي‌گويي كه غير خدا كسي نمي‌داند و ما سوي ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمينه غير از علمي كه اختصاص به خدا دارد علمي است كه خدا به پيامبرش تعليم كرده و او به من آموخته است و برايم دعا نموده كه خدا آن را در سينه‌ام جاي دهد اعضاء و جوارهم را از آن مالامال سازد. [90].

از اين رو مهتدي تنها بايد از او هدايت طلبد و حكمت آموزد. قوانين دين و راهنماي مستقيم را از او بياموزد اگر كسي اين راه را برود به قافله سالكين ملحق مي‌شود و آنچه مي‌خواهد مي‌يابد و هر كس از اين راه باز ايستاد و از سراب سيرآبي جست گمراه و پشيمان مي‌شود.

ولايت باقي نبوت است

24- فالزموا السنن القائمه و الاثار البينه و العهد القريب الذي عليه باقي النبوه [91].

ترجمه: بايد ملازم سنتهاي جاودانه اسلام و آثار آشكار عهد قريب (زمان خلافت) كه ميراث نبوت بر آن قرار دارد باشيد.

توضيح: نعمت بزرگ الهي هدايت به نور به وسيله انسان نوري است همين نعمت است كه در روز قيامت از آن خواهند پرسيد آيا ملازم آن بوديد؟ هاديان را شناختيد؟ با معارف آنها آشنا شديد به دستور آنها برنامه زندگي خود را تنظيم نموده‌ايد از اين رو براي سپاسگزاري از اين نعمت

[صفحه 66]

بزرگ بايد ملازم سنتهاي او و آثار آشكار او و امامت و خلافت كه باقي نبوت است باشيم و با كوشش پيگير، و اخلاصي ژرف، و صداقتي تام، و ارادتي صادق، و گامي استوار، و عرضه‌اي خردمندانه آن را، بشناسيم و شناسانيم و خود نيز در راه آنان قرار گيريم و به عمل به آن دستورها و نشر آن شناخته‌ها در جامعه بپردازيم و به اقامه عدل برخيزيم و جامعه را بر آن شالوده الهي بسازيم.

## راسخون در علم و صفت اهل‌بيت است

25- اين الذين زعموا انهم الراسخون في العلم دوننا كذبا و بغيا ان رفعنا الله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم بنا يستطي الهدي و يستجلي العمي ان الائمه من قريش غير سوا في هذا البطن من هاشم لا تصلح علي سواهم و لا تصلح الولاه من غيرهم [92].

ترجمه: كجا هستند آنانكه ادعا مي‌كردند آنها راسخان در علمند نه ما و اين ادعا را از روي كذب و ستم عنوان مي‌كردند كجا هستند ببينيد خداوند ما را برتري داده و آنان را پست و خوار ساخت. به ما عطا كرده و آنها را محروم نموده ما را در حريم نعمت خويش داخل كرده و آنها را خارج نموده به وسيله ما درخواست هدايت مي‌شود و از منبع وجود ما نابينايان خواستار روشنايي هستند امامام از بني‌هاشم هستند و درخت وجودشان در بني‌هاشم غرس شده است. اين مقام در خور ديگران نيست و رهبران ديگر شايستگي اين مقام را ندارند.

[صفحه 67]

توضيح: مفهوم كلمه راسخون در علم آنچنان وسيع است كه همه دانشمندان و متفكران را دربرمي‌گيرد از اين رو در قرآن براي دانشمندان يهود راسخون في العلم به كار رفته مي‌فرمايد كان الراسخون في العلم منهم آن دسته از يهود كه در علم و دانش راسخند و ايمان به خدا دارند به آنچه بر تو و پيامبران پيشين نازل شده ايمان مي‌آورند. [93].

ولي در بين آنها افراد ممتازي هستند كه درخشندگي خاصي دارند كه قبل از ديگران نظرها متوجه آنها مي‌گردد مثلا پيامبر به تعبير امام صادق از تاويل و تنزيل قرآن مي‌دانست خدا هرگز چيزي بر او نازل نكرد كه تاويل آن را به او تعليم نكند او و اوصياي او همه اينها را مي‌دانستند اما عده‌ا از گرفتاران در ظلمت عادات و محيط غرايز مي‌پنداشتند در علم و دانش ثابت قدم و صاحب نظرند در حالي كه هستي آنها را ظلمت فراگرفته و آرام آرام با ظلمت سنخيت پيدا نموده‌اند و از شناخت نور و انسان مشعلدار نور عاجز شده و از روي ستم و دروغ خود را برتر از انسان نوري مي‌داند در حالي كه خداوند انسان نوري راسخ در علم كه مصداق اكمل آن پيامبر و ائمه مي‌باشد در جوار ازليت جاي داده و انسان گرفتار ظلمت جهل و تعصب را خوار نموده به انسان نوري سعه وجودي و عقلي و شناختي و قربي عطا كرده و او را مشرف بر تمام استعدادهاي بالقوه و بالفعل كل بشر و همه قابليتهاي عظيم انسانها در طول تاريخ

[صفحه 67]

نموده و انسان ضال را از كمالات محروم نموده و انسان نوري را در حريم نعمت داخل نموده و انسان ضال را از نعمت معرفت محروم ساخته آنان كه گرفتار تاريكي هستند به وسيله اين مشعلدار از جهان نور درخواست هدايت مي‌كنند و از منبع نور ايشان خواستار روشنايي هستند اين گروه از خانواده‌اي كريم و از اصلاب شامخه متولد شده‌اند يعني از بني هاشمند از اين رو هيچ كس شايسته چنين مقامي نيست.

## انسان كامل روساي بندگانند

26- قد طالع و لمع لامع … انما الائمه قوام لله علي حلقه، و عرفاوه علي عباده، لايدخل الجنه الا من عرفهم و عرفوه، و لا يدخل النار الامن انكرهم و انكروه [94].

ترجمه: طلوع كننده‌اي طلوع كرده درخشنده‌اي درخشيد … همه پيشوايان مدبران الهي بر مردمند روساي بندگان او هستند هيچ كس جزء كسي كه آنها را بشناسد و آنها نيز او را بشناسند وارد بهشت نمي‌شوند و هيچ كس جز آنكه آنان را انكار كند و آنان هم او را انكار كنند وارد دوزخ نمي‌شود.

توضيح: ائمه دين مشعلي از نور ولايت در تكوين و نور هدايت در تشريع را در دست دارند و طلوع مي‌كنند و مي‌درخشند تا انسان غرق شده در تاريكي را نجات دهند از انسان سقوط يافته هم پيمان گرفته شده كه در اين جهان ظلمخت از اين نجوم و مشعلداران نور طلب هدايت و نور

[صفحه 69]

كنند. اين مشعلداران مدبراني الهي بر مردمند و بدون ايشان بشر گرفتار تاريكي است و به كمال مطلوب انساني در زندگي مادي و معنوي نمي‌رسد و همواره عمري مملو از نگراني و جهاني پر از تشويش و تخاصم داشته است ايشان عريف بندگان و كارگزاران واقعي كارهاي بندگان مي‌باشند و بدون هدايت و رياست و كارگزاري ايشان بشر در انسان نوراني و حكومت او تحقق مي‌يابد زيرا در چنين حكومتي است كه به واقعيت دين خدا عمل مي‌شود و انسان به دور از جهل و ضعف و هوي زيست مي‌كند و كرامت انساني مصون مي‌ماند و محروميت معنوي و روحي و مادي از بين مي‌رود و از همه‌مهمتر وصول به نعمتهاي الهي در قيامت و لقاء پروردگار تنها در سايه شناخت اين انسانها و استفاده از نور آنها ممكن است البته ايشان نيز بايد انسان را به عنوان مومن و مهتدي و بشناسند و در غير اين صورت از وصول تحقق و نعمتهاي او محروم است. و با عذاب الهي ملاقات خواهد نمود زيرا وقتي مقام ولي خدا بهتر شناخته شود. به مقام و معنويت و علم جامع و قدرت روحي او معرفت بيشتري حاصل مي‌شود و نياز به او بيشتر احساس مي‌شود و توجه به او و اقبال قلب به او بيشتر مي‌شود و محبت او را در دل راسختر مي‌گردد و با جان در مي‌آميزد و در پي اغيار نمي‌رود و فرصتي را از دست نمي‌دهد و جنه‌النعيم يا جنه اللقاء را از آن خود مي‌كند.

## انسان كامل حامل نور هدايت است

27- الاوان من ادركها منا يسري فيها بسراج منير و يحذو فيها علي

[صفحه 70]

مثال الصالحين [95].

ترجمه: بدانيد آن كس كه از ما كه فتنه‌ها را دريابد با چراغي روشنگر در آن گام مي‌نهد و بر همان سيره و روش صالحان رفتار مي‌كند.

توضيح: حضرت حوادثي از آينده پيش‌گوئي مي‌كند و مي‌فرمايد انسانهاي ضال و غير مهتدي به چپ و راست متمايل مي‌شوند و در ظلالت و گمراهي گام مي‌نهند و جاده‌هاي مستقيم را رها مي‌سازند انسان كاملي كه از ماست حاصل نور علم و هدايت است او ادامه وجود پيامبر و نقطه تجسم تام معرفت الهي و محبت الهي است و او در نهايت مرتبه حضور و اشتياق جلوه‌هاي است كه تماشاي آنها براي ديگران ميسر نيست از اين رو او در اين فتنه‌ها با مشعلي فروزان گام مي‌نهد و بر انسان مهتدي است كه به اندازه استعداد و كوشش خويش از اين كانون نور و روشنايي گيرد و جان را بيفزايد و راه خود را بشناسد و در پرتو هدايت نور از غوايت ظلمات و گمراهي و تاريكي رهائي يابد و در شعاع وجود نوري جاي گيرد اين انسان كامل چون عاري از ظلمت و تاريكي است از افراط و تفريط برحذر است و نقطه تجسم عبوديت و اخلاص و توجه و انقطاع است و به سيره و روش انبيا و ائمه و صالحين رفتار مي‌كند و براي ايجاد جامعه قائم به قسط تلاش مي‌كند.

## محرم اسرار حق

28- نحن الشعار و الاصحاب و الخزنه و الابواب … فيهم كرائم

[صفحه 71]

القرآن، و هم كنوز الرحمن ان نطقوا صدقو و ان صمتو الم يسبقو [96].

ترجمه: ما محرم اسرار حق و ياران راستين و گنجينه‌هاي درهاي علوم پيامبريم و هيچ كس به خانه جز از در وارد نمي‌شود و كسي از غير در وارد گردد سارق خوانده مي‌شود. درباره اهل‌بيت آيات كريمه قرآن نازل شده است اينان گنجهاي علوم خداوند رحمانند اگر سخن گويند راست گويند و اگر سكوت كند كسي از آنها سبقت نگيرد.

توضيح: انسان كامل اسم گزيده الهي و تجلي فروغزاي او و صاحب سر خدايي است در زيارت جامعه كه شناسنامه انسان كامل است آمده كه حفظه سر الله [97] آنها حافظين اسرار رب العالمين و محرم اسرار حقند سر بقاء و تكوين در اين هستي ايشان هستند و آنها نسبت به حق و پيامبر به مثابه جامه‌اي هستند كه به بدن چسبيده‌اند آنها يار راستين حق و پيامبرند از اين رو از پيامبر نقل مي‌كند كه خداوند در مورد علي عليه‌السلام به من توصيه فرمود: كه او پرچم هدايت و نشانه ايمان و امام دوستان من است و نور تمام كساني است كه مرا اطاعت مي‌كند. [98].

ائمه گنجينه علم و باب علوم پيامبرند انا مدينه العلم و علي بابها فمن اراد الحكمه فلياتها من بابها [99] من شهر علم و علي در آن شهر است پس كسي كه حكمت مي‌خواهد بايد از آن در وارد شود همچنين علي

[صفحه 72]

عليه‌السلام قسمت‌كننده بهشت و جهنم است به اين معنا كه دوستان او بهشتي و دشمنان او جهنمي است يا به حقيقت تقسيم‌كننده بهشت و دوزخ است عده‌اي را به آتش مي‌فرستد و عده‌اي را به بهشت داخل مي‌نمايد از اين رو براي ورود به اين شهر يا ورود به جنت تنها از راه علي و اولاد او بايد آمد و گرنه سارق و رباينده خوانده مي‌شود.

اهل‌بيت ويژگيهايي دارند كه انسانهاي عادي از آن فضائل برخوردار نيستند از جمله در رابطه با اهل‌بيت آيات كريمه‌اي وارد شد مثلا به نص سوره قدر امور جهان و كارگزاران جهان زير نظر او قرار دارند و واسطه پيوند ميان طبيعت و ماوراي طبيعت است او در واقع به اقتضاي اصل خويش در جوار ابديت جاي دارد و روح او متعلق به محل اعلي است و آنها تجسم قرآن كريمند و كرامتها و امتيازهاي قرآن در آنها مي‌باشد و همچنين گنجهاي علوم خداوند، معدن حكم الله و سر الهي هستند.

آنچه از ازل تا ابد در ارتباط با ايجاد و تكوين و اعطاء و تقدير و ادب و سلوك به ائمه و صالحين رسيده همه در نزد ائمه است و علم آنها از سنخ علم الهي و لدني و علم صحيح مي‌باشد لذا حضرت مي‌فرمايد هم عيش العلم و موت الجهل [100] آل محمد (ص) زندگي علم هستند و مرگ جهل مي‌باشند يعني علم به ايشان زنده است و آنها نابودكننده جهل هستند از اين رو وقتي سخن مي‌گويند راست مي‌گويند و وقتي سكوت مي‌كنند با نطق كسي از آنها سبقت نمي‌گيرد زيرا سكوت آنها در موضع خاموشي

[صفحه 73]

محض حكمت است و عين مصلحت است و كسي شهامت سخن گفتن ندارد.

## اهل‌بيت قرآن ناطقند

29- ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لكن اخبركم عنه الا ان فيه علم ماياتي و الحديث عن الماضي و دواء دائكم و نظم ما بينكم. [101].

ترجمه: اين نور همان قرآن است آن را به سخن آريد اگر چه هرگز سخن نمي‌گويد اما من از جانب او شما را آگاهي مي‌دهم بدانيد در قرآن علوم آينده، اخبار گذشته، داروي بيماريها، نظم و حيات اجتماعي وجود دارد.

توضيح: كلام خدا كه اكنون در دسترس انسان خاكي است هم به حسب محتوي و مضمون و جوهر آسماين از وراي طبيعت و از جهان ملوك فرود آمده و نازل گشته و هم به حسب قالب و صورت و كلمات و تركيب و اجزاء از جهان ملكوت است انسانهاي عادي اگر بخواهند راه نور را به آستانه قرآن كريم بازگردند و او را به سخن آورند البته قرآن خود سخن نمي‌گويد بلكه بايد با دلالت خضر راه و قرآن ناطق از كلام خدا نور هدايت را گرفت اوست كه به همه ابعاد كتاب و بطون انسان احاطه دارد اوست كه قرآن را با تلاوتي سزاوار آن تلاوت مي‌كند و بدانيد دراين قرآن همه حقائق اعم از علوم آينده و اخبار گذشته و داروهاي دردهاي

[صفحه 74]

درون و بيرون و معارف حكمت و آداب و اخلاق و احكام و سياسات و اجتماعيات و ارشادات و قضائيات و نظم حيات اجتماعي وجود دارد.

## مسلط بر طبيعت

30- و الله لوشئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شانه لفعلت [102].

ترجمه: به خدا سوگند اگر بخواهم مي‌توانم هر كدام شما را از آغاز و پايان كارش و از تمام شئون زندگي‌اش آگاه سازم.

توضيح: انسان كامل داراي وجود خالص و غير مشوب است نامحدود مي‌باشد او در عين حضور در طبيعت در ماوراي طبيعت نيز حضور دارد و موانعي مانند زمان و مكان، علم او را محدود نمي‌كند اينان عرشيان زمين هستند فجعلكم بعرشه محدقين [103].

خدا شمار را بر عرش خويش محيط قرار داد از اين رو نورانيت عرش و ظهور و تحقق آن در ارتباط با وجود اين انوار است و ظهور تمام فيوضات تكويني از طريق اين انوار سريان مي‌يابد از اين رو اگر بخواهند از آغاز و انجام كار هر فردي خبر مي‌دهند و از تمام شئون زندگي وي را مطلع مي‌سازند زيرا او صاحب شب قدر است و فرشته بزرگ الهي در شب قدر بر او نازل مي‌شود و تنظيم همه امور به او عرضه مي‌كند و او ملائكه را به اجراي آن امور فرمان مي‌دهد.

[صفحه 75]

## با مشاهده حق او را مي‌پرستد

31- قد سئله ذعلب اليماني فقال: هل رايت ربك يا اميرالمومنين فقال عليه‌السلام: افا عبد مالا اري؟ قال و كيف تر الله قال لا تدركه العيون بمشاهده العيان و لكن تدركه القلوب به حقائق الايمان. [104].

ترجمه: ذعلب يماني از امام پرسيد اي امير مومنان آيا پروردگارت را ديده‌اي؟ امام در پاسخش فرمودند آيا من كسي را مي‌پرستم كه نديده باشم؟ پرسيد چگونه او را مشاهده فرموده‌اي؟ امام فرمود چشمها هرگز او را آشكار نمي‌بيند اما قلبها با نيروي حقيقت ايمان وي را درك مي‌كند. توضيح: انسان كامل آئينه سرتا پاي نماي حق است او يگانه مخلوقي است كه با مشاهده به عبادت پوردگار مي‌پردازد و با نظر به او مي‌توان به حق معرفت پيدا كرد او به وحدت تجلي و از راه اتحاد ظاهر و مظهر عين حق است او از هستي خود نيست شده و به هستي حق زنده و دانا و بينا و گويا شده است مرتبه‌اش از حد امكان برتر و از مقام خلق بالاتر است او برزخ بين وجوب و امكان است او اول تعيني است كه ذات احديت پيش از هر تعيني به او تعين يافته از اين رو پروردگاري كه نبيند عبادت نمي‌كند.

به عبارت ديگر خداوند نور محض است و هر نوع ظهوري در پرتو نور اوست. افرادي كه او را نمي‌بيند محجوب به پرده‌هاي پنداري و وهمي هستند در هر موطني آن نور صرف ظهور كند تار و پود آن پرده دريده

[صفحه 76]

مي‌گردد مثلا در قيامت با ظهور كامل حق همه پرده‌هاي غفلت و پندارهاي باطن كنار مي‌رود. در انسان كامل چون وجودش خالص و غير مشوب است و پرده‌اي بر روي فكر و انديشه او نيست حضرت حق ظهور كامل دارد البته اين رويت، رويت با چشم نيست زيرا ذات نامحدود حق را هيچ انديشه‌اي و هيچ حسي نمي‌تواند درك كند.

به عبارت ديگر حق به حس نمي‌آيد و هيچ جاني نمي‌تواند بر او احاطه پيدا كند زيرا نامحدود است و موجود نامحدود تحت حيطه حس و عقل درنمي‌آيد اما قلبها با نيروي ايمان و تزكيه و تجليه او را درك مي‌كند و از آنچه چشم مي‌بيند آشكارتر و حقيقي‌تر و به تعبير حضرت امير:

ابين مما تري العيون [105] بين تراز محسوسات ماست. انسان با نگاه به محسوسات اول حقيقت محض را مي‌فهمد بعد آن وجود مقيد را درك مي‌كند.

## امر صعب و مستعصب و آشنايي با راههاي آسماني

32- لايقع اسم الهجره علي احد بمعرفه الحجه في الارض فمن عرفها و اقربها فهو مهاجر … ان امرنا صعب مستعصب … و لا يعي حديثنا الاصدور امينه و احلام رزينه. ايها الناس سلوني قبل از تفقدوني فلانا بطرق السماء اعلم مني بطرق الارض [106].

ترجمه: نام مهاجر را بر كسي نمي‌توان نهاد جز آن كسي كه حجت خدا را بر روي زمين بشناسد بنابراين آن كسيكه حجت خدا را شناخت و به آن

[صفحه 77]

اقرار نمود او مهاجر است معرفت و شناسايي امر ما كاري بس دشوار است كه جز بنده‌ي مومني كه خداوند قلبش را با ايمان آزموده آن را نمي‌پذيرد و گنجايش احاديث و سخنان ما را جز سينه‌هاي امانت‌پذير و عقلهاي سالم نخواهد داشت اي مردم بيش از آنكه مرا از دست بدهيد آنچه مي‌خواهيد بپرسيد كه من به راههاي آسمان از طرق زمين آشناترم. از عبارت چند امر استفاده مي‌شود.

الف- مهاجر كيست؟ هجرت كه از مراحل تكامل و قرب حق است تنها انتقال از سرزميني به سرزمين ديگر است. در منطق حديث تنها بر حركت انتقالي نام هجرت نهاده نمي‌شود بلكه مهاجر كسي است كه، عزم خود را بر تجرد براي طاعت جزم سازد و از طبيعت نفس بيرون آيد و قصد كند در درياي فنا فرو رود و غرق شود و چون بدون شناخت حجت و انسان هادي و مشعلدار طريقت تجرد براي طاعت و بيرون آمدن از ظلمت نفس و طبيعت امكان ندار از اين رو مهاجر به كسي مي‌گويند كه حجت الهي و قرارگاه علوم قرآني و تطهير يافته را بشناسد و از او پيروي كند و به مجاهدت تن دهد و به سعادت كلي نائل گردد.

ب- معرفت و شناسائي امر ائمه كاري بسيار دشوار است زيرا آنها بر حسب صورت ظاهر انسان هستند ولي از نظر سيرت باطني بيرون از مرز قياس مي‌باشند لاقياس بال محمد من هذه الائمه احد [107] هيچ احدي از اين امت با آل محمد قابل قياس نيست هر يك از آل محمد از سنخ

[صفحه 78]

نور است وجود او وجود خالص است او به اراده خدا مطهر است و يطهركم تطهيرا [108].

شما را از هر نوع آلودگي پاك نموده است اگر او به صورت باطني و جمال باطني خويش ظاهر شود ديگران نمي‌توانند به او نزديك گردند. چنانكه چشم در چشمه خورشيد نتواند نظر كند. اگر چه در جامه طبيعي در مي‌آيد ولي ماهيت طبيعي پيدا نمي‌كند و مشوب نمي‌گردد و همگوني او با ديگران صوري است اما مقامي دارد كه معرفت آن بسيار دشوار است كارهاي آنها با ديگران تفاوت دارد يكي در برابر دشمن قيام مي‌كند ديگري ساكت مي‌نشيند كي از علوم كائنات خبر مي‌دهد، ديگري در جريان ساده‌اي از ديگران خبر مي‌گيرد، گاهي يك تنه هزاران در هلاك مي‌سازد، گاهي با ضربتي به شهادت مي‌رسد، گاهي بيماران را شفا، گاهي بيماري ايشان ادامه مي‌يابد چون تابع برنامه‌هاي الهي هستند امر آنها را تنها انسانهايي درك مي‌كنند كه ظلمت هبوط را به نور صعود و رجوع الي الله تبديل كرده‌اند و از فيض انسان هادي بهره‌مند شده‌اند.

ج- گنجايش احاديث و كلام انسان كامل را هر ظرفي ندارد.

سخنان بلند ائمه و معارفي كه به امر پروردگار بر زبان ايشان جاري است سخناني نوراني و واقعي و ابدي و علم صحيح است و علوم پرمحتوا و باعظمتي است تنها از معلومات سطحي و غرق در نقض و تناقض نيست كلام ايشان نيز مانند خود ايشان بسيار باعظمت است زيرا عظمت جوهره

[صفحه 79]

تربيتي و تعليمي يك كلام از گوهر نفس گوينده مايه مي‌گيرد از اين رو نفس گوينده هر چه بيشتر محل معارف و فيض الهي و تجربه و شناخت و حضور و حماسه باشد كلام او از جوهره عظمت و تعالي و جلال و شكوه بيشتري برخوردار است. گنجايش سخنان ائمه را كه باب علم پيامبر و تربيت يافته مستقيم ايشان و حضرت حقند جزء، سينه‌هاي امانت‌دار و عقلهاي سالم ندارند.

## د- انسان هادي بر عالم هستي اشراف دارد.

انسان هادي روح جهان است و جهان براي او مانند بدن براي ماست او نورالانوار است السلام علي نور الانور [109] يعني باب فيض مطلق است و ظهوري است كه مبدء ظهورات ديگر است ايشان از سنخ نورند فيض وجود به واسطه وي به جبروت و ملكوت و ناسوت مي‌رسد از اين رو چيزي از انسان كامل محجوب نيست و به آنچه اتفاق مي‌افتد آگاه است و به دليل تجرد و نورانيت آگاهي آنها به جبروت و ملكوت بيشتر از عالم ناسوت است.

## مرگ با معرفت اولياء شهادت است

33- فانه من مات منكم علي فراشه و هو علي معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا و وقع اجره علي الله و استوجب ثواب مانوي من صالح عمله و قامت النيه مقام اصلاته لسيفه. [110].

[صفحه 80]

ترجمه: آنكس از شما كه در بستر خويش بميرد ولي به طور شايسته معرفت خدا و پيامبر و اهل بيتش را داشته باشد شهيد از دنيا رفته و اجر و پاداشش بر خداست و ثواب اعمال شايسته‌اي كه قصد آن را داشته مي‌برد و نيت او جانشين ضربات شمشيرش قرار مي‌گيرد.

توضيح: از مراحل رسيدن به كمال و انسان نوري معرفت است بلكه بالاترين نيك بختيها و دستاوردها و بهترين نيكوئيها و برتريها كسب حكمت حقيقي الهي و تكميل كردن نيروي نظري در راه تحصيل علوم حقيقي و معارف ديني است اگر فردي عقل هيولاني خود را از طريق شناخت خداي تعالي آن چنان كه شايسته اوست و شناخت ملك و ملكوت و شناخت فرستاده او و اهل‌بيت او كه مشعلدار نورند و براي هدايت و كمال انسانهاي هادي رنج حضور در طبيعت را متحمل شده‌اند كامل گرداند از زندان تاريكي‌ها و گمراهي به سوي بهشت سعادت و جوار ابديت رهايي خواهد يافت و با اين علم به مقام الوهيت خواهد رسيد. يعني به صورت عالمي رباني و فاني از ذات خويش و مستغرق در مشاهده جمال درخواهد آمد در اين صورت اگر از دنيا برود به مقصد رسيده است و اجر و پاداش او بر خداست و ثواب اعمال شايسته‌اي را كه قصد نموده مي‌برند، قصد عروج از موطن قلب به حضور حق است و قصد صحيح، او را از تردد رها مي‌سازد و به دوري از اغراض فرامي‌خواند بنابراين نيتش براي جهاد و شمشير زدن در راه حق جاي ضربات شمشيرش را مي‌گيرد.

[صفحه 81]

## شجاعت انسان كامل را حضرت عطا كرده

34- و لقد علم المستحفظون … و الملائكه اعواني … فمن ذا احق به مني حيا و ميتا [111].

ترجمه: اصحاب و ياران محمد (ص) كه حافظان اسرار او هستند مي‌دانند كه من حتي يك لحظه به معارضه با خدا و پيامبر برنخاسته‌ام بلكه با كف داشتن جان خود در صحنه‌هاي نبردي كه شجاعان قدم‌هايشان مي‌لرزيد و پشت كرده و فرار مي‌كردند با حضرتش مواسات كردم و اين شجاعتي است كه خداوند به من اكرام فرموده است … من متصدي غسل آن حضرت بودم فرشته‌ها مرا ياري مي‌كردند و ديوار خانه‌اش به ضجه درآمده بود.

گروهي از فرشته‌ها به زمين مي‌آمدند و گروهي به آسمان مي‌رفتند گوش من از صداي آهسته آنان كه بر آن حضرت نماز مي‌خواندند خالي نمي‌شد تا آنگاه كه او را در ضريح خودش به خاك سپردم.

توضيح: از عبارت اموري فهميده مي‌شود.

الف- علي عليه‌السلام تجسم عبوديت و تسليم است

علي عليه‌السلام به عنوان وصي پيامبر و مجراي فيض الهي و علم آسماني لحظه‌اي به معارضه با خدا و پيامبر برنخاسته بلكه بزرگترين انسان مسئول در ارتباط با تجربه‌هاي روزمره حيات بشري و صوت عدالت انساني در سراسر آفاق تاريخ و بزرگترين پرهيزكار بعد از پيامبر در طول

[صفحه 82]

تاريخ است و وارسته‌ترين زاهدي است كه بر بسيط خاك پانهاده است.

ب- شجاعترين انسان و قدرت الهي … او يگانه ياور در پهنه‌هاي مجاهدت سترك و بزرگترين مظهر حماسه و اقدام در نمونه‌هاي شجاعت اساطيري است او در صحنه‌هايي كه شجاعان قدمهايشان لرزيد و براي حفظ جان خويش پا به فرار گذاشتند در كنار پيامبر بود.

او فاتح باب خيبر است، او كرار غير فرار است، او فداكارترين تحقق بخش ارزشهاي قرآني است اين قدرت فوق بشري را خدا به اين نفس قدسي معصوم كه از سرادق عالم ربوبي است عنايت نموده است.

ج- انس با فرشته‌ها

انس با فرشته از لوازم انسان كامل و هادي است و در شب قدر بر او نازل مي‌شوند و تنظيم همه امور بر او عرضه مي‌دارند و ايشان فرشته‌ها را به اجراي امور فرمان مي‌دهند رفت و آمد فرشته‌ها در محضر ايشان صورت مي‌گيرد فرشته‌ها در امور خطيره انسان كامل را كمك و ياري مي‌كنند از اين رو حضرت امير مي‌فرمايد در غسل پيامبر فرشته‌ها مرا ياري مي‌كردند و عده‌اي به زمين مي‌آمدند بر حضرت رسول نماز مي‌خواندند و زمزمه آنها را من مي‌شنيدم.

لازم به ذكر است كه انس با فرشته‌ها چه بسا براي مومن آشنا به مقام ائمه نيز دست بدليل اينكه امام رضا عليه‌السلام مي‌فرمايد به خدا سوگند اگر مردم فضيلت اين روز (غدير) را چنانكه بايد بدانند هر روز ده بار

[صفحه 83]

فرشتگان با ايشان مصاحفه مي‌كنند. [112].

د- اطلاع از ملكوت آسمانها

يكي ديگر از لوام قطعي انسان كامل رويت حقائق و آگاهي از ملكوت عالم و اشخاص و اشياء است بدليل اينكه او مشرف بر ديگر كلمات است سنخ وجودي او به گونه‌اي است كه كائنات از او محجوب نيست نذيرا للعالمين و مهيمنا علي الرسلين [113] پيامبر بيم‌دهنده جهانيان و گواه و مشرف بر انبيا مي‌باشد از اين رو حضرت مي‌فرمايد در رحلت پيامبر در و ديوار خانه‌اش به ضجه درآمده بودند.

ما سمعيم و بصيريم و هشتيم

با شما نامحرمان ما خامشيم

## ه- نزديكترين انسان به اسم اعظم

علي عليه‌السلام تحت‌تاثير مستقيم پيامبر بود او را از كودكي در دامن خويش پرورش داد در رختخواب در كنار خود مي‌خواباند غذا مي‌جويد و در دهان علي مي‌نهاد هر روز يكي از خوبيهاي والاي خود را سرمشق هادي بالوصايه مي‌نمود تنها علي جاي او را در غار حرا مي‌دانست و وصي و جانشين پيامبر بود وقت ارتحال پيامبر در دامان او بود متصدي غسل حضرت بود تا جسم پيامبر را به خاك سپرد بنابراين اين كسي در حيات و مات از علي عليه‌السلام به اسم اعظم نزديكتر نيست.

## ائمه به علم زندگي مي‌دهند

35- يذكر فيها آل محمد (ص) هم عيش العلم و موت الجهل يخبركم حلمهم عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم و صمتهم عن حكم منطقهم لايخالفون الحق و لايختلفون فيه و هم دعائم الاسلام [114].

ترجمه: در اين خطبه از آل محمد (ص) سخن به ميان آمده، آل محمد (ص) مايه حيات علم و دانشند و موجب مرگ ناداني هستند حلمشان شما را از علم و دانششان آگاه مي‌سازد و ظاهر ايشان از باطن آنها خبر مي‌دهد سكوتشان از حكمت و منطقشان شما را مطلع مي‌سازد و هرگز با حق مخالفت نمي‌كند. در آن اختلاف ندارند آنها اركان اسلام و پناهگاه مردم مي‌باشند به وسيله آنها حق به نصاب خود مي‌رسد و باطل از بن بركنده مي‌شود. آنها دين را درك كرده‌اند، دركي توام با عمل، نه تنها شنيدن و نقل كردن! زيرا راويان علم فراوانند و رعايت‌كنندگان و عمل‌كننده‌ها كم‌اند.

توضيح: از اين عبارت اموري فهميده مي‌شود.

## الف- آل محمد (ص) زندگي علمند و مرگ جهل

آل محمد (ص) به آنچه در همه جهان پهناور هستي و آفاق بيكران وجود و تحقيق دار علم دارند. به عبارت ديگر آنچه از ازل تا ابد ارتباط با ايجاد و تكوين اعطاء و تقدير حكمت و تشريع و سلوك و تهذيب به فرشته‌ها و انبيا عطا شده است همه در نزد انسان هست و چيزي نيست كه فرشته‌ها و انبيا بدانند و ما ندانيم اين علم لدني علمي است كه با قدرت يكي است

[صفحه 85]

مراتبي از علم نزد ايشان هست كه در نزد انبيا گذشته و فرشتگان مقرب نيست مقام علمي ايشان از همه جهانيان والاتر است حاصل اينكه علم به ايشان زنده است ايشان مايه بروز علم صحيح هستند و با اين علم جهل به صورت واقعي و كامل از ميان مي‌رود.

ب- كمالي از كمال ديگر خبر مي‌دهد.

آل نبي به عنوان وصي مجراي فيض الهي و باب شهر علم، و بزرگترين حكيم، و خاشع‌ترين عابدان، عاشق‌ترين عارفان، و متعهدترين معلم اخلاق مي‌باشند دقيقترين يافته‌ها و حقائق را در قالب زيباترين و شيواترين و زنده‌ترين واژه‌ها ادا مي‌كنند و به عنوان خالصترين انسانها حلمشان از علمشان خبر مي‌دهد و ظاهرشان از باطنشان خبر مي‌دهد و سكوتشان از منطق و گفتار آنها خبر مي‌دهد و هرگز با حق مخالفت نمي‌كنند و در حق اختلاف ندارند زيرا معيار و ميزان حق مي‌باشند و حق بر محور آنها دور مي‌زند.

## ج- آنها اركان اسلام و پناهگاه مردم مي‌باشند

انسان هادي كه آموزنده علم صحيح آموزگار حكمت و راستين مي‌باشد اركان و پايه اساسي دين محمد و هدايت حق مي‌باشند او حامل نور ولايت در تكوين و نور هدايت در تشريع است از اين رو برطرف كردن ظلمت جهل و عادات و غرائز به وسيله انسان هادي ممكن است زيرا شناخت درست حقائق عالم و راه هدايت و سير و سلوك جز با نور حقيقي كه نور حاصل از انسان هادي است ممكن است زيرا شناخت درست حقائق عالم و راه هدايت و سير و سلوك جز با نور حقيقي كه نور حاصل از انسان هادي است ميسر نيست و به وسيله آنها حق به نصاب خود مي‌رسد و به اصل خود برمي‌گردد و باطل ريشه كن مي‌شود

[صفحه 86]

زيرا جزء حق نمي‌خواهند جزء حق نمي‌گويند، جزء حق نمي‌دانند، و جزء حق ميل نمي‌كنند، جز حق عمل نمي‌كنند.

د- درك ائمه در عمل متبلور شده است

ائمه تجسم عبوديت هستند هم پاي بند شريعتند، هم خضر راه طريقتند، وجود آنها قهرمان معنويت صحيح است، وجود آنها سراسر ايمان و عمل است و تنها نقل نمي‌كنند بلكه عملي نيست كه مطلوب حق باشد و آنها رعايت نكنند و عامل به آن نباشند.

## شاگرد مستقيم خدا

36- فانا صنايع ربنا و الناس بعد صنايع لنا [115].

ترجمه: ما ساخته و پرورش يافته پروردگار خويش هستيم و مردم پرورش يافته ما هستند.

توضيح: معناي ما دست‌پرورده خدائيم اين است كه از مكتب الله علوم الهي را آموخته‌ايم، ما در كنار سفره وحي نشسته‌ايم، ما نيازي به غير خدا نداشتيم، ما شاگرد الله هستيم، از اين رو حضرت حق كه عزيز و حكيم است شاگرد عزيز و حكيم خواهد داشت ما از علم لدني برخورداريم و سنخ وجود و علم و قدرت ما از سنخ ديگري است اما ديگران دست پرورده ما هستند و از ما فراگرفتند و در تكوين و تشريع به ما كه مجراي فيض حق هستيم نياز داشتند.

به عبارت ديگر ما فعليت مطلقه و كلمه تامه حق هستيم كه به صرف مشيت

[صفحه 87]

متحقق است و واسطه‌اي بين ما و خداي متعال جز نفس مشيت نيست اما تمشي اراده حق نسبت به ديگران در ظرف وجودي ما تحقق مي‌پذيرد و ما موجب تماميت ديگر كلمات و وجودات مي‌شويم تحقق آنها در ارتباط با ماست ديگران بسط وجودي ما هستند و الخلق بعد صنائنا [116] اشاره به همين دارد.

## طريق وسط و راه ميانه

37- نحن النمرقه الوسطي بها يلحق التالي و اليها يرجع الغالي [117].

ترجمه: ما جايگاه ميانه و حد وسط هستيم عقب‌افتادگان بايد به ما ملحق شوند و تندروان غلوكننده بايد به سوي ما بازگردند.

توضيح: ائمه كه عدل و لنگه قرآن مي‌باشند و در، شهر علم پيامبرند و صاحب علم حقيقي هستند يعني شناخت درست همه حقيقتهاي عالم در زمان و ماوراي زمان در سينه اوست. صراط حق و قسطاس مستقيم مي‌باشند از اين رو در جهاني كه ظلمت و تاريكي و سراي طبيعت و مقطع تراكم حجب است كسي از نور جلو بيفتد بورطه نابودي مي‌افتد و از نور عقب بماند هلاك مي‌شود بنابراين آنكه عقب مانده است يا آنكه جلو افتاده است و غلو در مظهر الهي مي‌كند بايد به سوي اين نور كه تنها هدايتگر و تنها تبين‌كننده خط قرآني در علم و عمل است برگردد.

## زهد و شجاعت علي

38- الا و ان لكل ماموم اماما يقتدي به و يستضي‌ء بنور علمه الا وان امامكم قد اكتفي من دنياه بطريقه و من طعمه بقرصيه الاوانكم لا تقدرون علي ذلك، و لكن اعينوني بورع و اجتهاد و عفه و سداد … و الله لو تظاهرت العرب علي قتالي لما وليت عنها [118].

ترجمه: آگاه باشيد هر مامومي امامي دارد كه بايد به او اقتدا كند و از نور دانش او بهره گيرد و آگاه باشيد كه امام شما از دنيا به همين دو جامه كهنه و از غذاها به دو قرص نان اكتفا كرده و آگاه باشيد شما توان آن را نداريد كه چنين باشيد ولي مرا با ورع، تلاش، عفت و پاكي، محكم كاري و پيمودن راه صحيح ياري كنيد … من نسبت به پيامبر مانند روشني كه از روشنايي ديگر گرفته شود بوده و همچون ذراع و صاعد نسبت بازو بودم به خدا سوگند اگر عرب براي نبرد با من پشت به پشت به يكديگر بدهند من به اين نبرد پشت نمي‌كنم.

توضيح: از اين عبارت اموري فهميده مي‌شود.

الف- انسانهاي گرفتار ظلمت امام مي‌خواهند

انسانهاي گرفتاري در ظلمت و تاريكي نفس و طبيعت و انسانهاي محجوب و انسانهايي كه جاهليت طبيعي او را آلوده كرده و جهل و بي‌خبري او را فراگرفته نيازمند به يك پيشوا كه داراي فطرت نخستين، و بينش شهودي، و گرايش خالصانه به حق و مشعلدار نور است، مي‌باشد تا به او اقتدا كند و از نور او بهره گيرد.

## ب- زهد امام

[صفحه 89]

- امام شيعيان كه وجود خالص و غيرمشوب مي‌باشد و در ساحت اعلاي فطرت او هيچ‌گونه جهل و بي‌خبري و فساد راه نيافته و دست غواشي طبيعت و اميال و اعتقادات سخفيف به دامان والاي او نرسيده آنچنان جسم خود را از زياده‌روي در خوردن و آشاميدن و پوشيدن بازداشته كه از دنيا به دو قرص نان و مقدار غذايي كه موجب قوت نيروي جسماني او شود و به دو پيراهن كهنه كه موجب پوشش بدن مبارك او گردد اكتفا كرده است. هيچ يك از پيروان او جزء انسانهاي هادي توان چنين عملي را ندارند.

## ج- وظيفه پيروان او

پيروان او براي ياري اين امام در هدايت انسانهاي سقوط يافته و وصال آنها بايد 4 عمل انجام دهند.

1- ورع و پرهيز از اموري كه حرام يا شبه‌ناك است مثل اينكه غذا بخورد، لباس بپوشد اما غذاي حرام يا غذايي كه احتمال حرام داده مي‌شود نخورد.

2- تلاش پيگير و رياضت براي رام نمودن نفس و بيداري جان و يكي شدن براي حق

3- پاكدامني، خاموشي از سخنان بيهوده، معتدل نمودن قوه شهويه و اميال دروني

4- سداد، محكم كاري- كار را صحيح و كامل انجام دادن و پيمودن راه حق و طلب هدايت از انسان هادي نمودن

د- رابطه حضرت با پيامبر- امير مومنان جان پيامبر است همه امت

[صفحه 90]

اتفاق دارند كه علي بن ابي‌طالب نفس و جان پيامبر است او فروغ وحي و رسالت را مي‌ديد با لحظه‌هاي وحي دمساز بود با جان ملكوتي صاحب وحي همدم بود از اين رو حضرت مانند روشني است كه از روشنايي ديگر گرفته مي‌شود. هر دو يك حقيقتند تنها يكي از ديگري گرفته شده و به تعبير ديگر علي (ع) نسبت به پيامبر همانند ذراع براي بازو بود كه هر دو يك حقيقت نيرومندي را تشكيل مي‌دهند.

## ه- شجاعت بي‌نظير-

حضرت كه ياور يگانه اسلام در پهنه‌هاي مجاهدت بود و نمونه شجاعت اساطيري بود آنچنان به مبداء و حق ايمان دارد و از آنچنان نيروي لدني برخوردار است كه مي‌فرمايد تمام عرب پشت به پشت يكديگر بدهند من هرگز به اين نبرد پشت نمي‌كنم زيرا او طالب لقاي حق و ملحق شدن به نور الانوار است از اين رو مي‌فرمايد.

و الله ما فجاني من الموت وارد كرهته … خير للابرار [119].

به خدا سوگند از نشانه‌هاي مرگ چيزي ناگهان به من روي نياورده كه من از آن ناخشنود باشم و طلايه‌اي از آن آشكار نشده كه من آن را زشت شمارم من نسبت به مرگ همچون كسي هستم كه شب هنگام در جستجوي آب باشد و ناگهان به آن برسد و يا مانند كسي كه گمشده خويش را پيدا كند. آنچه نزد خداست براي نيكان بهتر است.

[صفحه 91]

استشمام نسيم نبوت

39- اري نور الوحي و الرساله و اشم ريح النبوه و لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحي عليه (ص) فقلت يا رسول … انك لعلي خير [120].

ترجمه: من نور وحي و رسالت را مي‌ديدم و نسيم نبوت را استشمام مي‌كردم من به هنگام نزول وحي بر محمد (ص) ناله شيطان را شنيدم از رسول‌الله پرسيدم اين ناله چيست؟ فرمود اين ناله شيطان است كه از پرستش خويش مايوس شده تو آنچه را من مي‌شنوم مي‌شنوي و آنچه را كه من مي‌بينم مي‌بيني تنها فرق من و تو اين است كه تو پيامبر نيستي بلكه وزير مني و بر طريق و جاده خير قرار داري.

توضيح: حضرت امير از لحظه‌اي كه جان آدمي آگاهي‌ها را كسب مي‌كند و پرورش مي‌يابد تحت تعليم مستقيم پيامبر قرار گرفته و از آغاز عمر هيچ‌گونه فكر نادرست و عقيده باطل و شائبه‌اي در نفس او راه نيافته است او تمام عمر را خالصانه زندگي كرد لذا مي‌فرمايد ما شككت في الحق مذاريته [121].

از وقتي حق به من نشان داده شد در او ترديد نكردم.

از اين رو نور وحي را مي‌بينم و اگر كسي چهل روز با خلوص تمام زندگي كند و تمام برنامه‌هاي او در اين چهل روز براي رضاي خدا باشد چشمه‌هاي حكمت از جانش مي‌جوشد و بر زبانش جاري مي‌شود كسي كه

[صفحه 92]

آني در حق ترديد نداشته باشد بصيرتي پيدا مي‌كند كه نور وحي و رسالت را ببيند شامه‌اي پيدا مي‌كند كه نسيم نبوت را استشمام كند و سامعه‌اي پيدا مي‌كند كه ناله‌ي ياس شيطان را بشنود.

حاصل آنكه مشاعري فوق مشاعر دنيوي پيدا مي‌كند و ان مشاعر چيزهايي را درمي‌يابند كه با مشاعر دنيوي و حواس عادي قابل درك نيست و آنچه را كه هست هم اكنون مي‌بيند و مي‌داند از اين رو مي‌فرمايد:

لو كشف الغطاء و ما ازدت يقينا اگر پرده مرگ كنار برود يا حجاب قيامت برطرف شود براي من تفاوتي نمي‌كند و يقينم افزوده نمي‌شود و اين انسان هر چه پيامبر مي‌شنود و آنچه كه پيامبر از ملكوت مي‌بيند مشاهده مي‌كند و تنها تفاوت او با پيامبران اين است كه او پيامبر نيست زيرا پيامبري بعد از رسول اكرم نخواهد آمد. از اين رو شايسته‌ترين انسان براي مقام خلافت است و از همان نخست اگر نص پيامبر هم نبود به عنوان وزير او محسوب مي‌شد.

## كوتاهي نكردن وظيفه

40- و لعمري ما علي من قتال من خالف الحق و خابط الغي من ادهان و لا ايهان [122].

ترجمه: به جان خودم سوگند در مبارزه با مخالفان حق و آنان كه در گمراهي غوطه‌ورند آني مدارا و سستي نمي‌كنم.

[صفحه 93]

توضيح: مي‌فرمايد من در نبرد با بيگانه كه در برابر حق مي‌ايستد و در قبال حق موضع مي‌گيرند نه ملاعنه و مدارا مي‌كنم و نه ضعف و سستي به خرج مي‌دهم زيرا جديت و عزم و قاطعيت عامل پيروزي است در جاي ديگر فرمود من احد سنان الغضب لله قوي علي قتل اشداء الباطل [123] اگر كسي غضب را براي رضاي خدا تيز كند در كشتن دشمنان باطل‌گرا پيروز مي‌شود.

حاصل اينكه انسان كامل در مرحله ايمان بالاترين مرحله را دارا مي‌باشد و در مرلحه عمل بالاترين وظيفه را دارد چون هر چه معرفت بيشتر باشد وظيفه سنگينتر و رعايتش كاملتر و توجهش بيشتر و خوفش افزونتر است.

## تصرف در كائنات

41- قال (ص) يا ايتها الشجره ان كنت تومنين بالله و اليوم الاخر و تعلمين اني رسول‌الله فانقلعي بعروقك حتي تقفي بين يدي باذن الله و الذي بعثه بالحق لا نقلعت بعروقها [124].

ترجمه: پيامبر فرمود اي درخت اگر به خدا و روز جزا ايمان داري و مي‌داني كه من پيامبر خدا هستم از ريشه از زمين بيرون آي و نزد من آي و به فرمان خداوند پيش روي من بايست. سوگند به كسي كه او را به حق مبعوث ساخت درخت با ريشه‌هايش از زمين كنده شد پيش آمد و به شدت صدا كرد مانند پرندگان به هنگامي كه بال مي‌زنند و صدايي از به هم

[صفحه 94]

خوردن شاخه‌هايش در هوا پراكنده مي‌شد تا آنكه پيش آمد و در جلوي رسول‌خدا ايستاد … قريش از روي تكبر غرور گفتند به درخت فرمان بده نصفش بيايد و نصف ديگرش در جاي خود باقي بماند پيامبر فرمان داد نيمي از آن به وضع شگفت‌آوري به پيامبر نزديك شد آنچنانكه نزديك بود به آن حضرت بپيچد باز از روي كفر و سركشي گفتند فرمان ده اين نصف برگردد و به نصف ديگر ملحق شود و به صورت نخستين درآيد پيامبر دستور داد درخت نيز چنين كرد.

توضيح: از اين عبارت اموري فهميده مي‌شود:

الف- ايمان اشجار به خدا و پيامبر

خلق سلسله‌اي از تجليات و ظهورات حق در مظاهر اشياء است و همه موجودات عالم تجلي حقند و براي حضرت حق سجده مي‌كند لله سجد من في السماوات و الارض [125] و موجودي نيست او را تسبيح و تمجيد ننمايد و ان من شي‌ء الا يسبح بحمده [126].

و تمام موجودات براي حق نماز مي‌گذارند و از نماز و تسبيح خود آگاهند كل قد علم صلوته و تسبيحه [127].

در اين عبارت هم آمده كه درخت به خدا و رسول مومن بود چون همه موجودات داراي نوعي شعور و درك هستند و در عالم خود تسبيح و تحميد و نماز و دعا و ايمان دارند از اين رو تابع انسان كامل و رسول خدا

[صفحه 95]

هستند.

## ب- تصرف انسان كامل در كائنات

وقتي سالك وجهه حق شد و فاني در حق شد باب فيض مطلق و اعظم كلمات و فعليت مطلقه مي‌گردد. و وجه الله مي‌شود يعني مظهر تام كل تجليات الهي و اوصاف سر خدا و سر بقاء و تكوين در هستي است با اين اوصاف ولايت كليه است كه مي‌تواند باذن الله در كائنات تصرف كند و اين اذن الله اذن قولي نيست اذن تكويني منشعب از ولايت كليه مطلقه الهيه است.

و اذ تخلق من الطين كهيه الطير باذني فتنفع فيها فتكون طيرا باذني و تبرء الاكمه و الابرص باذني اذ تخرج الموتي باذني [128] هنگامي كه باذن من از گل چيزي به صورت پرنده مي‌ساخت و در آن مي‌دميدي و به اذن من پرنده‌اي مي‌شد و كور مادرزاد و مبتلا به بيماري پيسي را به اذن من شفا مي‌دادي و مردگان را نيز به اذن من زنده مي‌كردي.

اين انسان كامل وجودي نامحدود و تصرفي نامحدود دارد لذا وقتي رسول حق فرمان مي‌دهد به درخت از جا بكن شجره از جاي خود كنده مي‌شود و چون مرغ، بال زنان پيش رسول مي‌ايستاد، يا ماه را به دو نيم كرد كه همه خوارق عادات از ولايت تكويني است كه از آن نفوس مستعد مويد به روح‌القدس است و اين نفوس باذن الله اينگونه تاثيرات در كائنات دارند.

[صفحه 96]

## عقل مستفاد

42- ان هيهنا لعلما جمالوا صبت له حمله [129].

ترجمه: در اينجا علم فراواني است اگر افراد لايقي را مي‌يافتم به آنها تعليم مي‌دادم.

توضيح: انسان ك امل تمام حقائق اسمائيه را واجد است و جميع مراتب كماليه را حائز است زيرا هر چه به امكان عام براي باري و مفارقات نوريه ممكن باشد واجب است داشته باشد چون حالت منتظره ندارند زيرا حالت منتظره در چيزي است كه امكان استعدادي در وي باشد و امكان استعدادي از احوال ماده است.

انسان كامل هم چون بالفعل نفس مستكفي و كامل است بايد بالفعل مظهر تام جميع اسماء و صفات الهي باشد زيرا از آن سو امساك نيست و از اين سو نيز نفس در كمال اعتدال و استعداد است لذا كمالات انسانيه كه براي نفوس امكان دارد براي او بالفعل وجود دارد او جام جهان‌نما و آئينه گيتي نماست، او زبده و خلاصه موجودات است، و ظهور همه عالم به وسيله اوست.

## واسطه فيض

43- يحفظ الله بهم حججه و بيناته يودعوها نظراءهم و يزرعوها في قلوب اشباههم [130].

ترجمه: خداوند به واسطه آن حجتها و دلائلش را حفظ مي‌كند تا به

[صفحه 97]

افرادي كه نظير آنها هستند بسپارد و بذر آن را در قلب افرادي شبيه خود بيفشانند.

توضيح: انسان كامل كه اتم و اكمل ساير نفوس است حجت خداست و در تمام عالم هستي حضور دارد حضرت حق اين حجت و دلائل روشن را حفظ مي‌كند تا به افرادي نظير آنها بسپارند زيرا زمين از حجت خدا خالي نيست و اين حجت معلم بشر و واسطه در فيض است و بذر معرفت و اسرار ولايت را در قلوب فيض پذير كشت مي‌كنند و اين بذرها سبز مي‌شوند و بهشتي در درون انسان قابل ايجاد مي‌كند از اين رو اسرار ولايت در زمين شوره‌زار ودر دههاي ويران بي‌دروازه سبز نمي‌كند. بلكه در شهري كه حصن الهي باشد و قلبي كه منور و تسليم و امين و حصين و با گنجايش باشد رشد مي‌كند و گنجايش قلب با اين است كه علم بيشتري را جاي مي‌گيرد لذا حضرت مي‌فرمايد كل وعاء يضيق بما جعل فيه الاوعاء العلم انه يتسبع به [131] هر ظرفي گنجايشش با قرار دادن مظروف دراو كم مي‌شود الا ظرف علم كه قلب و جان انسان است كه با آمدن علم گنجايش او بيشتر مي‌شود.

انسان كامل گنجايش او بيشتر مي‌شود.

## انسان كامل عين حق است

44- لاضرينك بسيفي الذي ما ضربت به احدا دخل النار [132].

ترجمه: با شمشيرم كه هر كس را با او زدم داخل دوزخ شد بر تو خواهم زد

[صفحه 98]

توضيح: انسان كامل در پرتو قرب فرائض چشم حق و گوش حق مي‌گردد و آنچنان با توحيد وابسته است كه هيچ شكي در حريم جان او راه ندارد لذا حق در تمام ابعاد علي (ع) كه امام العارفين است ظهور كرده او آنچنان به حق متحقق شد كه در هيچ جاي حرم هستي او باطل راه ندارد نه در عقيده نه در عمل، نه در گفتار براي باطل راهي نيست، او عمود حق است از اين رو جز حق نمي‌انديشد، و نمي‌پذيرد، و نمي‌گويد، و جز براي حق قيام نمي‌كند و كسي را نمي‌كشد و هر كس را بكشد چون حق است جهنمي است.

البته لازم به ذكر است كه بين پروردگاري كه منشاء حق است و حق از او صادر مي‌شود با انسان كاملي كه از حق تجاوز نمي‌كند و مصاحب حق مي‌باشد تفاوت است لذا در قرآن مي‌فرمايد الحق من ربك [133].

ولي درباره سيدالموحدين وارد شد كه علي مع الحق يدور معه حيث مادار علي با حق است و از او جدا نمي‌شود.

خلاصه اموري كه از عبارتهاي حضرت امير و از احاديث حضرت استفاده مي‌شود.

1- زمين خالي از حجت نيست و نشاه عنصري هيچگاه خالي از انسان كامل نيست از اين رو وجود انسان كامل واجب است.

2- ولي بقاء دارد ولي رسول و نبي دوام ندارد.

انسان كامل ولي الله و چون ولي از اسماء الله است و الله باقي است پس

[صفحه 99]

ولايت منقطع نيست فاطر السموات و الارض انت وليي في الدنيا و الاخره [134].

ترجمه: خالق آسمان و زمين و تو ولي من در دنيا و آخرت هستي

از اين رو نبوت و رسالت چون از صفات كونيه و زمانيه‌اند با انقطاع زمان نبوت و رسالت قطع مي‌شوند به خلافت ولايت كه از صفات الهيه است زيرا خودش را وصف فرمود به هوالولي الحميد. همچنين فهميده مي‌شود كه ولايت در رتبه بالاتر از رسالت و نبوت است چون ولايت باطن نبوت و رسالت است و نيل به اين دو مبتني بر ولايت است البته معنايش اين نيست كه ولي مطلقا از رسول و نبي بالاتر است بلكه ولايت در يك رسول اعلي از رسالت اوست زيرا ولايت جنبه حقاني و اشتغال به حق است و نبوت و رسالت وجهه خلقي است كه توجه نبي به خلق است پس ولي اشرف از نبي است علاوه معطي نبوت و رسالت اسم ظاهر است كه احكامش متعلق به تجليه است و معطي ولايت اسم باطن است كه مفيد تحليه است.

## 3- ولايت تكويني- تصرف در كائنات

انسان كامل كه مويد بر روح‌القدس است به اذن الله در كائنات تصرف مي‌كند مثلا حضرت امير كه باب خيبر را مي‌كند و 40 ذراع پرتاب مي‌كند به وسيله قوه ملكوتي و نفسي بود كه به نور رب منور شده بود به عبارت ديگر چون با عقل بسيط بپيوندد تمام شئون عقل بسيط از كران تا

[صفحه 100]

كران از سفلي تا عليا به منزله اعضاء و جوارح او مي‌گردد و در همه موجودات مانند تصرف در اعضاء و جوارح خود تصرف كند و جملگي مسخر او گردند.

4- تعيين خليفه با خداست (منصب الهي است) همچنانكه جزء حق تعالي كسي حق تشريع ندارد حق تعيين خليفه هم ندارد اني جاعل في الارض خليفه [135].

مي‌فرمايد: من در زمين خليفه‌اي نصب مي‌كنم يا اولئك خلفاء الله في ارضه [136] اينها خلفا در زمين او هستند

و اين خليفه بايد به صفات مستخلف عنه و به حكم او باشد و گرنه او خليفه نيست.

پس اگر حق واحد است و ذات او در كمال يگانه است پس بايد در افراد نوع انساني نيز مظهري باشد كه در تمام كمالات يگانه باشد اگر حق عليم است و علمش به همه ما سوي احاطه دارد در افراد انساني مظهري داشته باشد كه علمش اتم از ما سوي باشد.

5- قطب بودن ولي الله

انسان كامل قلب زمان است همچنانكه آسيا بر محور و قطب دور مي‌زند و به آن استوار و پايدار است خلافت الهيه عالم امكان نيز بر انسان كامل دور مي‌زند و او در هر زماني واحد است زيرا فرمود اين جاعل في الارض خليفه. خليفه را مفرد ذكر فرمود پس تعداد خليفه در هر عصري

[صفحه 101]

صورت پذير نيست.

6- بقاي عالم منوط به بقاي اوست

انسان كامل روح عالم است با رفتن روح از اين كالبد عالم نيز باقي نمي‌ماند از اين رو او را قائم نامند.

7- انسان كامل كلمه تامه است

انسان كامل همان كلمه تامه است كه موجب تماميت ديگر كلمات و وجودات است.

و تمت بك كلمات الله [137] با تو كلمات الهي تمام مي‌شود و آن معدن حكم الله است و معدن حكم الله و سره [138] از اين انسان كامل تعبير به مرتبه عمائيه شده كه مشابه مرتبه الهيه است و جامع مراتب الهيه و كونيه است به عبارت ديگر جامع عقول و نفوس كليه و جزئيه و مراتب طبيعت و اخر تنزلات وجود است او ظرف تمام حقائق و خزائن اسماء الله است و اين اسماء الله اعيان حقايق نوريه هستي است نه اسماء لفظي. لاجرم صاحب اين مقام داراي ولايت تكويني است كه مفاتيح غيب يعني همان حقائق نوريه در دست اوست و مي‌تواند با اذن و مشيت الهي تصرف در كائنات كند.

## 8- اين انسان حجت الله است

انساني كه اتم و اكمل نفوس است حجه الله است و زمين از حجت خواه

[صفحه 102]

ظاهر خواه باطن خالي نيست او در عين حضور در طبيعت در ماوراي طبيعت نيز حضور دارد.

## 9- حجت خدا عقل مستفاد است

انسان كامل چون در كمال اعتدال و استواء است و از سوي حق هم امساكي نيست از اين رو كمالات انسانيه براي او بالفعل وجود دارد.

## 10- انسان كامل وجه الله است

آل نبي و انسان كامل انسان وجه الله است يعني انسان ملكوتي حاضر در نشئه ملك مي‌باشد.

نحن وجه الله الذي يوتي منه [139] ما وجه الله هستيم كه از طريق ما بايد خدا را جست.

وجه به معناي مظهر تام كل تجليات الهي است وجه الله يعني مرتبه جامع همه آنچه از مقام غيب به مقام ظهور رسيده است.

## 11- داشتن مشاعري فوق مشاعر طبيعي

انسان كامل چون مشاعري فوق مشاعر دنيوي دارد اموري را درمي‌يابد كه با مشاعر دنيوي و حواس عادي امكان درك آنها نيست.

## 12- كوتاهي نكردن در وظيفه

چون بالاترين معرفت اختصاص به انسان كامل دار از اين رو وظيفه ايشان از همه سنگين‌تر و رعايتش كاملتر، توجهش بيشتر و خوفش افزونتر است.

[صفحه 103]

## 13- اسم گزيده خدا

اسم كامل گزيده خدا و تجلي ظهور اسمي است السلام علي اسم الله الرضي [140] درود بر اسم برگزيده خدا كه صاحب سر الهي نيز مي‌باشد.

## 14- صاحب شب قدر و وجود هميشگي

در شب قدر ملائكه بر او نازل مي‌شوند و تنظيم امور را بر وي عرضه مي‌كنند و چون هر سال شب قدر مي‌باشد پس انسان هادي نيز هميشه مي‌باشد.

## 15- حضور حقائق نزد او

انسان كامل چون مشرف بر ديگر كلمات است از اين رو بر ملكوت عالم و اشياء اطلاع دارد و حقائق نزد او حاضرند.

## 16- علم لدني

انسان كامل به آنچه تحقق يافته و متعلق مشيت فعليه قرار گرفته علم دارند.

به عبارت ديگر علم به آنچه از ازل تا ابد در ارتباط با تكوين و ايجاد و تشريع و سلوك به فرشته رسيده نزد انسان كامل است.

## 17- بيرون از مرز قياس

انساني كه مرهون هدايت انسان كامل است و بايد از نور او براي وصول به حق استفاده نمايد هرگز با انسان كامل قابل مقايسه نيست.

## 18- انسان كامل يا مبعثي است يا غديري

[صفحه 104]

انسان كامل يا برانگيخته شده و فرستاده از سوي خداست و يا معرفي شده منصوب به وسيله انسان مبعثي است.

## 19- مس قرآن ويژه اوست

انسان كامل عدل و لنگه قرآن است و قرارگاه علم قرآني است و تطهير يافته است از اين رو او مي‌تواند به حقيقت قرآني و باطن او برسد و مرتبه حقيقي و باطن قرآن و علوم مختلف آن را لمس كند لايسمه الا المطهرون [141] همچنانكه ظاهر قرآن را بايد با طهارت مس كرد مس باطن او نيز ويژه تطهيريافتگان است.

## 20- انسان كامل، انساني از سنخ نور

انسان كامل نور خدا در بين خلق است يعني ظهوري است كه مبدء تمام ظهورات است يا محمد … فانك نوري في عبادي [142] اي محمد … تو نور مني در بين بندگانم از اين رو انسان كامل انساني از سنخ نور است.

## 21- كون جامع

جهان آفرينش به سه بخش تقسيم مي‌شود: 1- ناسوت 2- مثال 3- مجردات تامه هر موجودي در يكي از بخشهاي سه گانه خلق شود از آن تجاوز نمي‌كند ولو ريشه اصلي يا اثر وجودي او در بخش ديگر حاصل خواهد بود تنها انسان كامل است كه كون جامع است از عالم طبيعت تا مثال و عقل را زير پوشش احاطه وجودي و شهودي خود درآورده و همه مراحل جهان امكان را يك جا در خود جمع كرده

[صفحه 105]

از نظر طبيعت با موجودات ناسوتي، از نظر ملكوت با عالم مثال، از نظر تجرد و عقلي با موجودات مجرد، و همانند آنها و از آنها برتر است.

## 22- فناي انسان كامل و اتحاد او با عقل كل

انسان كامل چون عقل مستفاد است در شان او صدق مي‌كند كه گفته شود.

اذا شاوو ان علموا، علموا وقتي كه اراده كنند بدانند مي‌دانند او متصل با عقل كل بلكه متحد و فاني در اوست. رسول اكرم مي‌فرمايد: لي مع الله وقت لايسعني فيه ملك مقرب و لا نبي مرسل. نكره در سياق نفي است كه افاده عموم مي‌كند از اين رو خود حضرت را نيز شامل مي‌شود.

نكته اينكه فرمود وقت و مقام نفرموده به اين دليل است كه مقام شهود دائم است ولي وقت دائمي نيست [143] يا امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد لنا حالات مع الله هو فيها نحن و نحن فيها هو و مع ذلك هو، هو و نحن، نحن براي ما با حق حالاتي است كه در آن حالات خدا ما هستيم و ما خدا و با اين وجود حضرت حق حق است و ما ما هستيم يعني هيچ‌گاه منشاء حق با موجودي كه مصاحب با حق است يكي نيست يا مي‌فرمايد ان روح المومن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها [144].

اتصال روح مومن بروح يا رحمت خدا از اتصال خورشيد به خورشيد شديدتر است.

[صفحه 106]

## 23- انسان كامل ثمره شجره وجود و عنايت حركت وجودي است.

غايت قصوي در ايجاد عالم خلقت انساناست و غايت وجود انسان آن است كه در حكمت نظري به مرتبه عقل مستفاد كه اتصال به مفارقات پيدا كند و در حكمت عملي به درجه عدالت و اصل شود پس انسان كامل ثمره وجود است.

## 24- مويد به روح‌القدس است

روح معاني متعددي دارد از روح نباتي شروع و به روح القدس و روح من امره تعالي خاتمه مي‌يابد نفس قدسي انسان كامل به خاطر شدت اعتدال به روح‌القدس ارتقاء مي‌يابد و در او فاني مي‌گردد اين فرد مويد به روح‌القدس است از تعليم بشري غني است و از فكر بشري فراتر است و روح القدس لاينام و لايغفل و لايلهو و لايزهو روح القدس خواب و غفلت و سرگرمي و ستم ندارد.

نكته: انسان كامل 5 روح دارد 1- روح‌القدس 2- روح‌الايمان 3- روح‌الحيوه 4- روح‌الشهوه با روح‌القدس آنچه تحت عرش تا زير خاك هست مي‌داند [145].

اين انسان صاحب علم لدني است و داراي نفس مكتفي است كه مستكفي نيز گويند يعني به حسب فطرت به همان سرمايه خداداديش به ذات و باطن ذاتش در خروجش از نقص به كمال اكتفا مي‌كند و احتياج به مكمل خارجي و معلم بشري ندارد در حالي كه نفس ناقص در تحصيل كمالات و

[صفحه 107]

خروج از قوه به فعل به مكمل خارجي نيازمند است و بعد از استكمال به مرتبه تام يعني عقل كه تام است مي‌رسد و پس از آن خليفه حق مي‌گردد.

## 25- انسان كامل صاحب مرتبه قلب است

قلب مقام ظهور و بروز معارف الهيه به تفصيل است علي عليه‌السلام مي‌فرمايد:

الهم نور ظاهري بطاعتك و باطني بمحبتك و قلبي بمعرفتك و روحي بمشاهدتك و سري باستقلال اتصال حضرتك يا ذوالجلال و الاكرام

اي خدا ظاهر مرا به طاعت و باطن مرا به محبت و قلب مرا به معرفتت و روح مرا به مشاهده خودت و سر مرا به استقلال اتصال به حضرتت نوراني كن اي صاحب جلال و اكرام

نكته: ظاهر و باطن قلب و روح و سر از مراتب نفس ناطقه انساني است كه يك حقيقت ممتد از خلق تا امر است و در مرتبه قلب معاني كلي و جزئي مشاهده مي‌گردد و عارف اين مرتبه را قلب گويد و جميع قواي روحاني و جسماني از قلب منشعب از اين رو قلب يك آن قرار ندارد و پيوسته در تقلب است و همواره در قبض و بسط است تقلب از ظهورات الهي است و كمالات روح و كليات علم همه در اين محل به تفصيل سان مي‌يابند لذا او را جام جهان نما و برزخ بين ظاهر و باطن گفته‌اند و تمام تنزلات و ترقيات و مدارج و معارج فيض وجودي در اوست از اين رو قلب انسان كامل گنجايش حق را دارد.

## 26- واسطه در فيض تكويني و تشريعي

[صفحه 108]

انسان كامل معلم بشر و واسطه در فيض و زارع بذرهاي مشاهده در قلوب فيض‌پذير است.

27- رسالت اصلي و ماموريت انسانهاي هادي هدايت فطرت و استخلاص از حجابهاي گوناگون است

28- انسان هادي از هيچ تلاشي براي متوجه كردن انسان سقوط يافته به قدس جبروت دريغ ندارد

29- آل نبي كوههاي استوار دين هستند و دين به وسيله آنها از تحريف مصون مي‌ماند.

30- انسان كامل مرجع حكمت و حافظ و مفسر كتب الهي است.

31- انسان كامل به لقاء حق علاقه وصف‌ناپذيري دارد.

32- انسان هادي هرگز در حق ترديد نكرده

33- حقيقت براي انسان كامل مشتبه نشده و خود نيز حقيقت را بر خودش مشتبه نساخته

34- انسان كامل امين حق و گواه در روز رستاخيز است.

35- انسانهاي كامل پرچمهاي حق و نشانه‌هاي آشكار او هستند.

36- انسان كامل در حقيقت نمي‌ميرد و كهنه شدن در او راه ندارد. او زنده جاودان است

37- وجود انسان كامل از بهترين معادن استخراج شده و نهال وجود او در اصليترين سرزمينها غرس شده.

38- فطرت انسان كامل همان فطرت نخستين و بكر است

39- انسانهاي كامل راسخون در علمند

[صفحه 109]

40- انسان كامل نشانه و دليل روشن از پروردگار خود دارد

41- در پرتو انسان كامل نعمتهاي حق بر مردم تمام مي‌شود.

42- انسان كامل در راه حق هرگز ناتوان نشده و ترس به خود راه نمي‌دهد.

43- صبح سعادت ودر پرتو نور انسان كامل درخشيدن مي‌گيرد.

44- انسان كامل بر همه سبقت گرفته است

45- انسان كامل پاسخگوي تمامي سوالات تا روز قيامت است.

46- راه و رسم انسان كامل معتدل و روشني‌بخش راه ديگران است.

47- انسان كامل مركز رفت و آمد ملائكه است و فرشته‌ها تحت فرمان او مي‌باشند.

48- انسان كامل جايگاه رسالت و چشم سار حكمت و معدن دانش است

49- انسان كامل با مشاهده حق حق را مي‌پرستد

51- انسان كامل قرآن ناطق است

52- معرفت انسان كامل كاري بس دشوار است

53- گنجايش احاديث انسان كامل را هر ظرفي ندارد

54- انسان كامل روح عالم امكان است

55- انسان كامل تجسم عبوديت و تسليم است

56- علم به ايشان زنده است و علم ايشان جهل را به صورت واقعي از ميان مي‌رود

57- انسان كامل شاگرد مستقيم خدا و ساخته و پرورش يافته خود حق

[صفحه 110]

است.

58- طريقه وسط و راه ميانه مي‌باشند

59- صفات برتر اختصاص به آنها دارد

60- انسان كامل مظهر اسم اعظم و اسم الله است

61- انسان كامل طريق وصول به حق است

62- انسان كامل امام و هادي ساير انسانها و مشعلدار نور هدايت است

63- انسان كامل عين حق گرديده است

64- انسان كامل بر عالم هستي اشراف دارد

65- كمالات انسان كامل موهبتي است

66- انسان كامل به راههاي آسماني آشناتر است

67- انسان كامل مدبر الهي بر مردم و رئيس بندگان است

68- انسان كامل از آنچه پنهان است مطلع است

69- انسان كامل مخزن اسرار حق است

70- انسان كامل را حق از حوادث محفوظ دارد

71- انسان كامل نسيم نبوت را استشمام مي‌كند

پاورقي

[1] نصوص‌الحكم في ترجمه الفصوص، ص 82 و 84.

[2] محمد/ 19.

[3] خطبه اول.

[4] نجم/ 17.

[5] كشف الاسرار ج 8 ص 13 رشيدالدين ابوالفضل ميبدي- انتشارات اميركبير.

[6] وسايل الشيعه ج 11 ص 164 ح 2.

[7] مثنوي ص 306.

[8] سوره انسان/ 2.

[9] بقره/ 124.

[10] سفينه‌البحار ماده صحب.

[11] مثنوي: ص 520.

[12] انشقاق/ 6.

[13] نور آيه 36.

[14] خطبه 222.

[15] خطبه اول.

[16] شرح نهج‌البلاغه ابن ابي‌الحديد ج 1 ص 117.

[17] خطبه دوم.

[18] شرح نهج‌البلاغه ابن‌ميثم ج 1 ص 240.

[19] خطبه دوم.

[20] اصول كافي ج 1 ص 225.

[21] خطبه 239.

[22] اصول كافي ج 1 ص 399.

[23] سفينه البحار ج 1 ص 482.

[24] سفينه‌البحار ج 1 ص 482.

[25] خطبه سوم.

[26] مقدمه قيصري بر شر تائيه ابن فارض.

[27] شرح گلشن راز ص 282 محمد لاهيجي انتشارات كتابخانه محمودي 1337.

[28] خطبه 119.

[29] تاريخ يعقوبي ج 2 ص 124.

[30] الغدير ج 6 ص 80.

[31] خطبه چهارم.

[32] خطبه 57.

[33] اعراف ص 179.

[34] دعاي پس از زيارت حضرت رسول (ص) (از راه دور).

[35] بحارالانوار ج 20 ص 96.

[36] خطبه 5.

[37] منظومه حاجي سبزواري مقدمه ششم فريده اول.

[38] منظومه حاجي سبزواري مقدمه ششم فريده اول.

[39] اصول كافي ج 1 ص 225.

[40] همان منبع.

[41] خطبه دهم.

[42] عبس/ 11.

[43] مريم/ 5.

[44] توبه/ 67.

[45] خطبه- 22.

[46] نامه 28.

[47] حكمت 175- فيض.

[48] خطبه 55.

[49] سوره تغابن/ 8.

[50] اصول كافي ج 1 ص 194 باب ان الائمه نورا …

[51] زخرف/ 183 رها كن آنها را فرو روند در باطن و بازي كنند.

[52] خطبه/57.

[53] الانسان الكامل ص 168 عزيزالدين نسفي انتشارات انيستو ايران و فرانسه 1350.

[54] الانسان الكامل ص 168.

[55] نور/ 35.

[56] حكمت- 175.

[57] خطبه 71.

[58] خطبه 62.

[59] خطبه 72.

[60] شرح گلشن راز ص 313 محمد لاهيجي انتشارات كتابخانه محمود 1337.

[61] فصوص/ فص شيئي.

[62] جامع الاسرار ص 294.

[63] خطبه 87.

[64] اصول كافي ج 1 ص 399.

[65] خطبه 87.

[66] حكمت 274.

[67] خطبه 93.

[68] فتوحات مكيه ج 1 ص 119.

[69] خطبه 94.

[70] حديث نبوي/ سفينةالبحار ج 2 ص 168.

[71] زيارت/ وارث.

[72] خطبه 105.

[73] بحار/ ج 52 ص 312.

[74] مفاتيح- زيارت مخصوص اميرالمومنين.

[75] زيارت مخصوص اميرمومنان.

[76] خطبه 95.

[77] خطبه/ 109.

[78] مجمع‌البيان ج 8 ص 357.

[79] خطبه/ 97.

[80] خطبه 100.

[81] رسائل ابن عربي ج 2.

[82] اصوف كافي ج 1 ص 179.

[83] خطبه/ 104.

[84] خطبه 108.

[85] كهف/ 110.

[86] خطبه 116.

[87] نامه 62.

[88] خطبه/ 120.

[89] الغدير ج 6 ص 80.

[90] خطبه 128.

[91] خطبه 138.

[92] خطبه 145.

[93] نساء 162.

[94] خطبه 152.

[95] خطبه 150.

[96] خطبه 154.

[97] زيارت جامعه.

[98] شرح ابن ابي‌الحديد ج 9 ص 175.

[99] الغدير ج 6 ص 61.

[100] خطبه 239.

[101] خطبه 158.

[102] خطبه 175.

[103] زيارت جامعه.

[104] خطبه 179.

[105] خطبه 155.

[106] خطبه 189.

[107] خطبه 2.

[108] احزاب 40.

[109] مفاتيح زيارت مخصوص اميرالمومنين.

[110] خطبه 190.

[111] خطبه 197.

[112] مفاتيح‌الجنان ص 376.

[113] نامه 62.

[114] خطبه 239.

[115] نامه 28.

[116] الغيبه شيخ طوسي ص 173.

[117] حكمت 109.

[118] نامه 45.

[119] نامه 23 نهج‌البلاغه.

[120] خطبه 192.

[121] حكمت 175.

[122] خطبه 24.

[123] حكمت 174.

[124] خطبه 192.

[125] رعد 15.

[126] اسراء 42.

[127] نور 40.

[128] مائده 111.

[129] حكمت 147.

[130] حكمت 147.

[131] حكمت 205.

[132] نامه 41.

[133] آل‌عمران 60.

[134] يوسف 102.

[135] بقره 30.

[136] حكمت 147.

[137] مفاتيح ص 381 زيارت اميرالمومنين.

[138] مفاتيح ص 381 زيارت اميرالمومنين.

[139] توحيد صدوق ص 151.

[140] مفاتيح زيارت مخصوص اميرالمومنين.

[141] واقعه 79.

[142] بخار ج 52 ص 312.

[143] اسفار ج 3 ص 84.

[144] عليهاالسلام اصول كافي ج 2 ص 133.

[145] كافي كتاب حجت ص 213.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc418670917)

[انسان كامل كيست؟ 3](#_Toc418670918)

[حركت 7](#_Toc418670919)

[سرعت 7](#_Toc418670920)

[سبقت 8](#_Toc418670921)

[امامت 9](#_Toc418670922)

[تفاوت كامل‌ها 10](#_Toc418670923)

[علي انسان كامل است 12](#_Toc418670924)

[ابزار كمال در عرفان 13](#_Toc418670925)

[خلق از انسان هادي خالي نيست 15](#_Toc418670926)

[علي قطب خلافت الهيه است 25](#_Toc418670927)

[علاقه به ملاقات 30](#_Toc418670928)

[بصيرت انسان كامل 32](#_Toc418670929)

[انسان كامل بر همه سبقت مي‌گيرد 35](#_Toc418670930)

[امين حق و مخزن اسرار او 38](#_Toc418670931)

[پرچمهاي حق 39](#_Toc418670932)

[انسان كامل زنده و جاودان است 40](#_Toc418670933)

[انسان كامل مركز رفت و آمد ملائكه و چشم سار حكمت است 47](#_Toc418670934)

[نوري كه هرگز غروب نمي‌كند 49](#_Toc418670935)

[انسان كامل در راه حق هرگز ناتوان نمي‌شود 50](#_Toc418670936)

[انسان كامل از سرچشمه نور است 51](#_Toc418670937)

[گامي به ملكوت 52](#_Toc418670938)

[راسخون در علم و صفت اهل‌بيت است 55](#_Toc418670939)

[انسان كامل روساي بندگانند 57](#_Toc418670940)

[انسان كامل حامل نور هدايت است 58](#_Toc418670941)

[محرم اسرار حق 59](#_Toc418670942)

[اهل‌بيت قرآن ناطقند 61](#_Toc418670943)

[مسلط بر طبيعت 62](#_Toc418670944)

[با مشاهده حق او را مي‌پرستد 63](#_Toc418670945)

[امر صعب و مستعصب و آشنايي با راههاي آسماني 64](#_Toc418670946)

[د- انسان هادي بر عالم هستي اشراف دارد. 67](#_Toc418670947)

[مرگ با معرفت اولياء شهادت است 67](#_Toc418670948)

[شجاعت انسان كامل را حضرت عطا كرده 68](#_Toc418670949)

[ه- نزديكترين انسان به اسم اعظم 70](#_Toc418670950)

[ائمه به علم زندگي مي‌دهند 71](#_Toc418670951)

[الف- آل محمد (ص) زندگي علمند و مرگ جهل 71](#_Toc418670952)

[ج- آنها اركان اسلام و پناهگاه مردم مي‌باشند 72](#_Toc418670953)

[شاگرد مستقيم خدا 73](#_Toc418670954)

[طريق وسط و راه ميانه 74](#_Toc418670955)

[زهد و شجاعت علي 75](#_Toc418670956)

[ب- زهد امام 76](#_Toc418670957)

[ج- وظيفه پيروان او 76](#_Toc418670958)

[ه- شجاعت بي‌نظير- 77](#_Toc418670959)

[كوتاهي نكردن وظيفه 79](#_Toc418670960)

[تصرف در كائنات 80](#_Toc418670961)

[ب- تصرف انسان كامل در كائنات 81](#_Toc418670962)

[عقل مستفاد 82](#_Toc418670963)

[واسطه فيض 83](#_Toc418670964)

[انسان كامل عين حق است 84](#_Toc418670965)

[3- ولايت تكويني- تصرف در كائنات 85](#_Toc418670966)

[8- اين انسان حجت الله است 87](#_Toc418670967)

[9- حجت خدا عقل مستفاد است 87](#_Toc418670968)

[10- انسان كامل وجه الله است 87](#_Toc418670969)

[11- داشتن مشاعري فوق مشاعر طبيعي 88](#_Toc418670970)

[12- كوتاهي نكردن در وظيفه 88](#_Toc418670971)

[13- اسم گزيده خدا 88](#_Toc418670972)

[14- صاحب شب قدر و وجود هميشگي 88](#_Toc418670973)

[15- حضور حقائق نزد او 88](#_Toc418670974)

[16- علم لدني 89](#_Toc418670975)

[17- بيرون از مرز قياس 89](#_Toc418670976)

[18- انسان كامل يا مبعثي است يا غديري 89](#_Toc418670977)

[19- مس قرآن ويژه اوست 89](#_Toc418670978)

[20- انسان كامل، انساني از سنخ نور 90](#_Toc418670979)

[21- كون جامع 90](#_Toc418670980)

[22- فناي انسان كامل و اتحاد او با عقل كل 90](#_Toc418670981)

[23- انسان كامل ثمره شجره وجود و عنايت حركت وجودي است. 91](#_Toc418670982)

[24- مويد به روح‌القدس است 91](#_Toc418670983)

[25- انسان كامل صاحب مرتبه قلب است 92](#_Toc418670984)

[26- واسطه در فيض تكويني و تشريعي 93](#_Toc418670985)

[فهرست مطالب 100](#_Toc418670986)